

حضرت نقتطه اولی

پنج شان

صحیفہ الابرہجیہ

صحیفہ من مناجات اربعہ عشر

از انتشارات لجنہ ملی محفوظہ آثار و آرشیو امر

شہر المسائل ۱۳۲ ہجری

پنج شان

قیمت فارسی

اثر

نقطه اولی حل شانہ

فهرست

شماره صفحه	اسماء
۷-۱	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
۱۳-۸	= الاله الواحد
۲۲-۱۴	= الاله احد الاله
۲۸-۲۲	= الاجیر الاجیر
۳۵-۲۹	= الاقوم الاقوم
۴۴-۳۵	= الابهر الابهر
۵۲-۴۴	= الاجلر الاجلر
۶۱-۵۳	= الاجهر الاجهر
۶۸-۶۱	= الانور الانور
۷۰-۶۹	= الاقدم الاقدم
۷۹-۷۰	= الاقرب الاقرب
۸۸-۸۰	= الاعلم الاعلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 یا اَللهُ یا اِلَهِه یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ
 یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه یا مُؤَلِّه
 علی واحد الاول بما قد احدث به علماء فرخه خیر انک کنت بکثر علیما
 وانک کنت علی کثیر قدری تسبیح و تقدیر بساط قدس لفظ
 معتبر انرا دار بوده و هست که لم نزل باستقلال استعمال آن
 مقدس خود بوده و لا يزال باسراف اعناق کینونیت ذات مصدر
 خود خواهد بود خلق فرموده کثیر را لام شتر با مر خود و تبلی فرموده
 بکثیر را لام شتر آیات خود حمد بلا عدل مراد انرا دار بوده و هست
 که شناسانیده خود را بطور نفس خود در بیان تا آنکه هیچ زره از
 ممکنات از اشراق ظهور طلعت نذر او محجوب نماده و کلاما
 خلق که عرفان توحید او هست و صهر گشته و ثنا و بر اعتراف ظهور
 او از اول بلا اول ال آخر بلا آخر که در هر ظهور بر اسم ظاهر و
 در هر بطون بر صفر باهر اتمام توحید خود فرموده در هر شان

بنیبر که مبعوث فرموده و اعداد از بر اعراض حقیقت تجلی خود
قرار نداده تا آنکه هر یک در سیر لانهایه فی اللانهایه الی اللانهایه
باللانهایه من اللانهایه مستشرق و مستفیر گشته و هر اعراض حقیقت را
در مطلع بیان ذات حروف سبع قرار دهم و هر ما تحقق با عرض
ظهور خود را ما تحقق باین عرض قرار داده فاذا هذا کمال الدل
الاخر و الظاهر و الباطن الی یومیکه ظاهر فرماید مظهر نفس خود
که او است از بدیه ظهور خود که اعراض حقیقت و ما تحقق با و
ما تحقق در هر ظهور است و این است سر قول نقطه فرغان اما التنبیه
فانا و سر حدیث مذکور در شان حجت علیه البهاء من رب الثناء
بر اینکه هر اراد ان نظیر الی بدیع الادل فلینظر الی و من فرماید هر اراد
ان نظیر الی ادم فلینظر الی هذا و کذلک الی آخر مراتب اعراض الحقیقه
زیرا که ما یقوم الی سر ظهور الله در انهاست و ان واحد بلا عدد
بوده و هست متعدد نمیکرد مشر از مشر فرض نموده اگر چه
مقدس و منزله بوده از ذکر مشر و لامشر اگر بالانهایه طلوع کند
یک مشر زیاده نبوده و نیست و محجب نکند ناظر را اختلاف مظان
اعراض و السنه انها را و کتب انها را و آیات انها را زیرا که ظاهر
در هر امر واحد بوده و ان امر ذات غیب ازل نبوده بیشتر
که لاخر نفسها نفسها خلق شده و در هر ظهور بوجود در واقع
و در هر بطون بقض او متعین بوده و هست و شبهه نبوده و نیست

که ذات ازل و کافور قدم لم یزل مقدس بوده از عرفان مادون
خود و منزله بوده از تناسل مادون خود و لم یزل غنر بوده از کاشتر
و مستغنی از هر شتر از بر اراد مکان نبوده زیرا که مکان خلق ادا
بامر او موجود و موصوف بچهره و مجرد و سادج و کافور و حدود
نمیکرد زیرا که هر اینها منجمد گشته با مراد است و ادبست که خلق
فرموده سموات را بقدرت سبطیله خود و ارض را بمسیت ظاهره
خود و ما بینها را باراده ممتنع خود لم یزل عالم بجه بیشتر قید وجود
اد و قادر بوده بر بیشتر بعد وجود او و متعین بوده بر متنوع بیشتر
باستقلال خود و مرتفع بوده با ارتفاع بر بیشتر با استقلال خود و
اینکه ذکر شتر میشود هر شتر در رتبه خلق خود در ملک ادبست و اد
مقدس بوده از اقتران و متعالی بوده از افتراق قریب است بر
شتر از شیدئیت خود او با و بعد است از بیشتر اینکه تصور
داد را که هیچ شتر در نیاید که آنچه در امکان و صف ممکن خلق
ادبست و کما آنچه در امکان لغت موجود و صف ادبست سبیل
از بر هیچ شتر بسواد نبوده و نیست الا بما یجلی فی کل ظهور
بمظهر نفسیه اگر اراده عرفان او را در عارف شود نظیره
و اگر اراده حبیب او را در مالک شود من بظهور الله را
و اگر اراده رضای او را در مالک شود رضای نظیره الله را و اگر
اراده ما شهد او را در بر نفسیت مستشهد شود از نظیره الله و

اگر اراده قرب او را در اختیار کنی قرب من بظهوره الله را و
 بدانکه جوهر کلام و مجرد حجاب این است و جز این نیست که آنچه از ظاهر
 از عوشر حقیقت ظاهر و آنچه الی الله صاعد الی اعوشر حقیقت منزلی
 و ثابت و این است حجاب الله از منقذ اقدس و مرآت الله در رفع ابر
 و ظهور الله اشرف علی و بطون همه ضیاء علی اگر منتهی نمودی هر دو حالت
 را بجز بظهوره الله بثمره عرفان خود رسیده و اگر منتهی نمودی هر دو
 خود را بمانند علی رضانه خاک بغایت حظ وجود خود رسیده از
 جود او و ان وجوده بنفسه دلیل علی امتناع وجوده و ان وجود آیه
 بدانکه دلیل علی ارتفاع آیه و تصور تمام که غیر از او ظاهر است یا
 در او باهر لا و نفسه الاعمده الا بهر غیر از او اولی نموده و غیر از
 او آخر نخواهد بود و غیر از او ظاهر نموده و در او باطن نخواهد بود
 که اعوشر حقیقت را یک مشت خاک بین که هر بظهور او تسبیح گفته
 و اگر غیر او ظاهر در آنها بود چرا قبر از تسبیح او ظاهر نکشته و لایق
 ان الله الامم قبر و غیر بعد و کماله ساجدون -
 بدان که در هر ظهور اول دین کلمه لا اله الا الله بوده و کمالش
 متذوقه در هر دین شئون این کلمه مرتفعه بوده و مظاهر این کلمه را
 از اول بلا اول الی آخر بلا آخر بدان و بدان که این کلمه کمالش است
 زیرا که کمالش از در شوق بیرون نیست یا از ناریت یا از نور اگر از
 ناریت در ظاهر نفس بین و اگر از نور است در ظاهر اثبات مشاهده کنی

و تحقق این در دستان بنفس ظاهر در ظهور میشود نظر کنی در شمر در است
 چون مقابله میشود شمر ظهور در آن منعکس میشود آن مرآت را اولاً
 اثبات در عرف بیان میکنند و نفسی که محجب ماند ظهور نقطه با
 در او منعکس نمیشود این است که خلق نفر میشود -
 بدان که در این ظهور چونکه ظاهر شد شمر حقیقت که مالک نارد
 نور است اول از قبر شجره اثبات شد الی یوم نظره الله هر نوع
 که هست شود شأنی است از شئون اثبات قد صدق الله علیه بما
 اهله و صحبه و اول از احجاب نقر و کمال شئون احجاب الی یوم
 من بظهوره الله شئون او است قدر الله خنده و اعدمه باهو مستحق
 هند عدلک انک انت اعدل الاعدلیین و بدانکه این در شجره
 حر از در بیان در قبضه مالک خودند و یوم من بظهوره الله اول
 مؤمن را جوهر شجره اثبات بین و اول محجب را جوهر شجره نقر و هر
 دو تبعند بغایت اتباع حدود بیان را الا انکه شجره اثبات اطاعت
 نموده خدا را در ظهور آخر و نقر اراده نموده که عبادت کند خدا را
 در ظهور اول و این است سر حدیث که در حق بلعبر ذکر شده که بعد
 از احجاب از سجده بدیع اول عرض نمود بظاهر عن الله که عفو
 فرما مرا عبادت میکنم تو را عبادت کن که اعدر نکرده باشد تو را مشرک
 و هر چه شجره حقیقت من الله از نفس او بنفسه را و بر اینکه من دوست
 میدارم که عبادت کرده شوم از آن راهی که اراده نموده ام نه از آن

راهی که تعبدات میکند و اگر کشف غطا از دیده ات شود که راه را
 این فتنه ببیند زیرا که هیچ نفس نیست که باین خود و خدا عبادت نکند
 او را و لکن از ان راه عبادت میکند که خداوند بخیر از این جهت
 که نفع فرزند او را از این جهت است که بوم من بظهوره الله دست
 میدارد خداوند خود را که عبادت کرده شود با طاعت او و اگر
 در غایت تقوی باشد در بیان و عبادت کند خدا را یا بگوید که
 مشاود مشرک باشد خواهد بود فاستغنا بالله عن ذلک باین معنی که پناه
 بر ایمان آوردن بخ نظیره الله از عبادت که ایمان با او نماید و زند
 شجره نفس را غایت قابل نقطه بیان باین و شجره اثبات را از آن نقطه
 بیان نفس منفرد بوده و هست و اثبات متنوع در مرتفع بوده و خواهد بود
 بجای نفس میرسد که نفس خود او را ضعیف شود که ذکر اسم او را کند
 نظر کند در نفس مقابله نقطه فرقان امر در هیچ نفس در سلام ضرر میشود
 بر آنکه آن نفس باشد و حال آنکه هر نفس بیان ابعاد از همان نفوسند
 و همچنین بوم من بظهوره الله کسر ضرر میشود که نفس نقطه بیان باشد
 و حال آنکه در مقابله بظهوره الله ابعاد از این بوده و هست و حق شود
 حق وقت که یک کلمه لا اله الا الله از رو صدق بگوئی و اگر از
 رو صدق گفتی یک نفس بر رو ارض که تو فریب نظیره الله نباشد
 نمیکند از رو والا کلام میگوئی بلا آنکه در کفر معنی از او و کمان کن که در
 طول ایل شجره بین نباشد نه والله نظر کند در آخر ظهور فرقان

که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلی باشد چگونه ثبت
 امر الله در دین خود بوده و هست و علمانی که بر او خود عامر بوده
 نفس در مقابله بوده چنانچه در وقت محکم ظاهر شد اثبات آن
 و نفس آنها و همچنین در بیان خواهد بود ال ظهور من بظهوره الله مشرک
 تبعین حدود زدم که غیر اثبات را که ظلامند و محجب از حدود
 دین خود داخل در نفس مقابله علمای انسان را که احتجاب آنها
 باین است در دین خود ولی اشتباه در تبعین حدود میشود که اثبات را
 از نفس شناسد تا آنکه بوم قیامت در نظر اثبات محسوس شده باشد
 نه شده در بیان از آنکه حکم نفس و اثبات بعضی در حق بعضی ظاهر
 بسازند تا آنکه اختلاف ظاهر نکرد زیرا که کسر غیر از غیر نظیره الله
 حجت برید او نیست که حکم کند چسب عباد که ظاهر نقید در بوم
 قیامت از اثبات گزند و چسب از عباد که از اثباتند در بوم
 قیامت از نفس کردند فلا نظرون الا اختلاف بینکم و انتم فرستة الله
 تسکون در هر شب در روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقا
 حقا و اگر ال مالانهایه بگوئی توحید یک ذات مقدس زیاده نبوده
 و نیست زیرا که در اسماء غیر مسخر ظاهر نیست و نیست بلکه میگوئی هیچ
 شمر نیست الا شمر سما و اگر بالانهایه بگوئی اسم همین یک است
 و همچنین در شمر حقیقت مشاهده نما ولی درجات توحید را بدرجات
 اسماء و صفات ملاحظه کن که در لقاء نفس حق نفس اماره نفس بوده
 و هست وان ال الله الصیر

بسم الله الا وهد الا وهد
 ترفع وتمنح با ط قدس سلطان
 حرقیو مرانرا در بوده دست که لم نزل در علمو تمنع ذات
 مقدس خود بهم بلا شبه ولا عدل ولا نزال در سوره ارتفاع نفس
 مقدس خود خواهد بود بلا کفو ولا مثال نشا خد او را هیچ شتر حق
 شناختن دستایش نموده او را هیچ شتر ستایش نمودن چگونه توان
 ذکر ثناء او را در عرصه ممکنات جلوه گزینو بعد از آنکه هر را لا مح
 شتر بقدرت تطیله خود خلق فرموده و لا عن شتر بنفسه قائم داشته
 تا آنکه هر بندروه غر تو حید او مستعرج و بما یکنه خد ابداه مستعز
 کردند لم نزل هر سلاطین ملکوت اولیات و اقریات و ظاهرا
 و باطنیات مستعید بوده او را و مستعید بوده ذکر او را دستغفر
 بوده ثناء او و لا نزال هر ملائکین جبروت بدایات و غایات
 و نهایت و لا نهایت مستسبح بوده او را و مستقدس بوده ذات
 مقدس او را و مستتر بوده بسور او و مستشفق بوده از عدل
 او و مستسخر بوده از قضا او و هیچ ذره نبوده و بخو لهر بود
 الا آنکه غایب بوده او را و ساجد بوده ذات او را و ذکر بوده
 محامد او را و شاکر بوده نعماء او را و مثنی بوده مر او را با استحقاق
 تفر او و بعد از آنکه هر را عارف فرمهم باینکه ثناء ما دون او

لا یق بساط قدس او نموده و نیت و نعمت ما سورا و سورا در نیت
 قدس او نموده و بخو لهر بود حمد بلا شتر مر او را از اول لا اول ال
 و شکر بلا شتر مر او را از اول لا اول ال
 لا اخر حمد یله بر کند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان و حد
 او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملک غر فردا
 او و ما بینهما را با شرافات متلاشحات متعشحات متجلجات متصا
 عدا
 متطارات مطالع قدس محمد خرا و قرار داده در هر ذره اینه از تو حید
 خود که هر یغ کلمه لا اله الا اله مستوعده گشته در نفس نفی مستعلی و در
 نظرات اشیات اناس مستجد گشته فلا شمدنه و کله شتر فی تلك اللیلة
 قدر لغفت و استهیت و استجلت و استجلت و استعظمت و استنورت
 و استغزرت و استکبرت و استکملت و استقدرت و استجودت و
 استسلطت و استفضلت و استملکت و استفوتت و استطرقت ما
 فیما و علیها من سکنان جبروت الالهوت و دعاء قدس الملكوت بانه
 لا اله الا هو الفرد الصنع القیوم مقرون فرموده ذکر نظر نفس خود در
 هر ظهور بذكر نفس مقدس خود تا آنکه هیچ ذره از علانیه تو حید او
 محتجب نگشته و از مسلک بواطن مستوصر بنبع ظواهر گشته
 و از موهومیات نفوسیه خود منقطع گشته و کله شتر را حقیقه علی
 ما تجلی الله له بر شاکر گشته بد آنکه کلمه ثانی در ات کلمه اول است
 و از اول لا اول ال آخر عشر اول کلمه ثانی بهم و تمنع بوده و
 که اینم عشر مقدر کرده شد از ان شتر سماء فرض نموده که اگر مالایه

الى الله مشر انك سحان هر ظهور بر باد لاوان متفرند الى الله ليني
 كه عند الله ممنوع نشد و مسؤل لاجبران بوده كه فرحيث امر الله
 تا انكه در ظهور آخر محبت مانده و بما قدر ظهور اول متمك شده
 از اين جهت ممنوع شده چنانچه سحان هر ظهور قبل بالنسبه ظهور
 بعد هرگاه داخل ظهور بعد شوند حالشان عين حال رادار
 اگر چه با على ذروه تقور در دن خود رسیده باشند كه عبادت آنها
 لدون الله خواهد بود زیرا كه عبادة الله محقق ميشود الا بكلمه توحيد
 و كلمه توحيد ثابت نميگردد الا بذكر رسول و از انجا نيکه ظاهر در هر
 باطن كلمه اول است هيئت قدر كه محبت از او مانند لدون الله شوند
 و نظر كنند كه ما على الارض را بدین پنج مشاهده كنند و بحول الله وقوته
 عبادت كنند خدا را در بيان كه غيران لدون الله شده و مستعيد
 باشد در بيان از خداوند عالم جبر و غير كه يوم من نطقه الله لدون
 الله نشور كه ميشود نفس اولت عبادة الله باشد و عبادت ثابت
 عبادت او مان بلكه امر اذق از اين است زیرا كه دفتر كه شنيد من
 نظره الله ظاهر شده و قدر نفس محبت ماندر حال تو مشر حال
 سحان ظهور قبل را دارد چه انكه سلطان الظهور باشي يا ادني
 خلق الظهور بعد از انكه از اول عمرت الى آخره عبادت كرده خدا
 عز و جبر ارب اللمج بصير مبدل ميشود زیرا كه غير الله معبود حق نبوده
 و نسبت و صير اجتناب نسبت است احجاب لالا نقطه بيان كه هر چه در حق

طلوع نمايد يك شمس زياره نبوده و نسبت و اگر بالا نهيان خود نمايد
 يك شمس زياره نبوده و نخواهد بود زیرا كه اگر ظاهر در اعراض متعدد
 گردد چگونه دليل بر وحدانيت كنه خود خواهد شد كه بدل بگفته
 اول باشد تعالى الله عن ذلك علوا عليا و نيکه مشاهده ميشود كه در
 هر ظهور بر با سحر ظاهر و بوضوح ظاهر اين حدود ملكيه عشرت است نه
 ظاهر در عشرت زیرا كه از يوم لا اول الاغلا آخر شنبه نبوده و
 نسبت كه اعراض تبديل ميگردد در هر ظهور كيفيت الله و ليكن
 ناظر بر حقيقت و مستر قد على با ط و وحدانيت و مستقر ظهور است
 وحدانيت و مستنظر لثوارق از لبيت و مستنج بمطالع ابدت و
 مستكر ظهورات فردانيت نظر نموده و نهيان االبظاهر در
 اعراض و بايكن في الامكان ارتفاع اعراض را ظاهر نهيان تا
 انكه سبب گردد از بر ارتفاع ظاهر در انما -

و بدانكه خداوند عالم جبر و غير مقرون فرمود ذكر من نطقه الله
 جبر و علا قدره و ارتفاع و امتنع شأنه را بذكر توحيد خود و مقبول
 نشد و ميشود از اين پنج نطقه توحيد الا باقرار انكه او بوده از اول
 لا اول الاغلا آخر منظر الله و مرآة و دليل الله و آياته و ما فضل الله
 فرسانه الحسن و بدانكه هيچ نفس در خداوند عالم جبر و غير شك نكوه
 و نخواهد كرد و اينكه شنیده عده او مان نه اين است كه او مان را
 ذات مقدس اله قرار دهند باشند بر با نهيان مقرب بوده اند

باو محقق شده حال تصور کن چگونگی است حال تو و منتها وقت خود
 در اینجا وقت کن که در موارد دیگر اجراء دین است و در اینجا اگر
 مخوف شد هر چه می رود و تصور کن که اعمال هر خلق عند نظر
 الهی شانی از برابر او بوده یا هست یک بله کار قبول میگردد و یک
 لاکه فانی و یک بلی او بر کار اعمال هر شخص خدا الهی شمرده و هست
 از اعمال هر شتر از اول لا اول الی اخر لا اخر و همچنین در ظاهر فکر
 کن در ظهور رسول الهی که بعد از ظهور عیسی زین مریم و طول سنین مین
 که لایق بود که مرت علی الارض که با تخیر مؤخر شدند و قدر کما
 او آمد که محمد رسول الهی باشد هفت سال در جبهه مکه محروم
 بود باینکه کار در اینجا نماند و کسر نبود که او را بشناسد تا آنکه
 خداوند عالم نصرت فرمود او را بقدرت خود و دین او را ثابت فرمود
 بمشیت خود و حجت او را بشانی نازل فرمود که کار از او عاجز
 باشند و عدد غیر صبر فرمود در حق ایشان بعد که ما علی الارض
 مدینه بنی خالص حق کردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب از
 نظر کن در وقایع ظهور و مستبصر شو عدد سلاطین مکان ظهور
 قبر غیر از خدا که نتواند حصان نمود و باز و قدر که ظاهر شد مشا
 کن که چگونه بر او گذشت و الا آن که کار وجود از اول لا اول الی
 اخر لا اخر متوجهند بسور او و از برابر او عالمند بسور و هر خود
 باو بفسر او مقرر او را در جبهه قرار دهم که یک نفس غیر از او در حضور او

حاضریت کار باو موجود و کار از مقصود خود و محجب این را در مد نظر
 خود قرار دهم لعمر یوم من فی ظمیره الله شد از نشود بعد از آنکه
 مشاهده نمود آیات بیانات در زرد او شک مکن و صبر مکن که تو
 مؤمن باو و ایمانی که بنقطه بیان دار و محجب همان در قریب از آن
 سجده کن بنی بدر الهی و نصرت کن بنی حق را و همچنین بعد از ظهور
 من بظهور الهی ما لانهایه نزد هر ظهور مستبصر شو که در ظهور قریب نما
 که لادن الهی بشود و در هر شب در روز نوزده مرتبه بکلمه توحید
 ذکر مقررند باو را بخوان و اگر محجب مانده است بر تو هست هر که
 خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانی و الا بر آنچه ظاهر عالم
 شده و اگر فراموش کنی شمر بر تو نبوده و نیست و تضار از آقا
 کن که خداوند عالم چه ذکره و غرقده غفر بوده از هر شتر و مستغفر
 خواب بود از کار شتر و له کار مستغفر بوده از بسور او بکنه ذات
 خود و او است غفر بهر در اول و آخر و مستغفر علی در ظاهر و باطن
 کار عبادت میکنند او را و بخوانند او را و سجود میکنند از برابر او
 و ذکرند او را و منقطع هستند بسور او در هر شأن و بسجده
 او را و مقدسند او را و الا بقصد فرشته
 الا الهی و انما کل له ساجدون

بسم الله الواحد الاحد
 هر قیوم را نیز اول بوده و هست که لم یزل با رفیع اتعاق ذرات
 مقدس خود بوده و لایزال با تجلال استقلال ذات مقدس خود
 خولید بود خلق فرموده هر اشیاء را لافز شتر بقدرت مستطیله
 خود و تجلی فرموده لافز شتر بقدرت مثبت متنوع خود که توانست
 که ثناء گوید ذات مقدس او را و حال آنکه شاید گفته که شتر را بر
 خلق که شتر با اینکه لافز شتر با خود جسد فرموده و شبیهت از برای
 شتر نبوده الا بذکر او در مطالع امر او و حکم او در شارق ذکر او
 که از توان که از عبادت او قدر شتر خوف گردد و حال آنکه که شتر
 بشیبت ان منوعد و در حجب او تسبیح بوده و هستند اگر چه خود
 بنفس مستشعر نبوده ولی ذوالبصر اللطیف یدرک ذلک زیرا که
 از خلق لا اول الی خلق لا آخر که باله و من الیه و الیه گوینان بوده
 و هستند در هر شان آنچه میخواهند میکنند از برای بطور اتقان
 او اراده نموده و مینمایند اگر چه خود محتجب بوده و هستند و لیکه
 بکلیت عابدند ذات مقدس او را و جزو بیخبریت ساجدند نفس
 مقدس او را و جوهر کجی برت و مجرد بجدیت و سازج بجدیت

و کافور بکافوریت از اول لا اول الی آخر لا آخر در کمال ملکوت
 و جبروت بواطن عباد و سجاد بوده و مجاد و حاد خواهند بود و غار
 آنکه کار از کار و از ثناء که منقطع و باو ثناء او نفس او مستشرق
 که سبب مستشید براند کاک و هر دست سبب از اتعاق بوده و ثناء
 بر شیت اولیه که خلق فرموده او را لافز شتر بقدرت خود و تجلی
 فرموده باو نفس او به شتر در تبه او و از برابر او اول لا اول و
 اغر لا اغر مقدر نفرموده تا آنکه دلیر باشد بر ارتفاع قدرت او
 و اتعاق شیت او و شتر او را از اول بلا اول و آخر بلا آخر مثل
 طلوع شمس قرار داده و هر طور سر را مثل طلوع مقدر فرموده تا
 آنکه مستشرقین از ظهور اول از ظهور آخر محتجب نمائند و اگر ممکن باشد
 که نفس از خلق اول بلا اول باقی باشد تا خلق اغر بلا اغر بهمان
 نبر که در اول لا اول مستعبد بوده خدا را و تسبیح بوده او را در
 اغر لا اغر بعین اول لا اول مشاهده نماید تا آنکه که ذرات نقطه
 و عدد از لیه ساز کردند و بر مطلع قدس توحید تسبیح و سکن
 بهیچ ظهور در ظهور آخر محتجب نمائند و روح که عالم اکبر را
 لایح شیت قرار دلهر که کما یادتائند و او بنفسه باله و از
 بر او اقر از لمج بصر ترقیات مالا نهایت قرار داده آنچه در کمال
 متصدر و حکم فرموده بطور اتقان در ظهور بعد باختر تا آنکه
 متعاقبین اسفار لانهایات از شوق سیر خود مستقیم گشته و لم یزل

ولا يزال بما يمكن في الامكان سبحان عرفان وحب خود در جاء
 عرفان بعد و خوف از جهن عرفان بتسایر بوده در هر مرتبه
 سهر خیزد علی ان شمس اولیه سنجلی مشاهده نموده بر زره تراب اسم
 ذار تراشیده گشته در افق قدس ذکر رب الارباب ذار خلق
 سموات وارضی و ما بینهارا عابد گشته و کهر معارف خود را بر
 در وجود تعینات ساز جیات جوهریه دکا فوریات مجرده مشاهده
 تا آنکه از مقصد یقین محجوب گشته و از انجا نیکه عرفان ذات غیب از
 متع بوده خداوند عالم جبر و غرام نفرموده کهر را زیرا که امکان ان
 در ممکن غیر ممکن و کهر اشیاء را از اول لا اول الی آخر لا اول و کلف
 فرموده بمعرفت شمس حقیقت که مرآت ذات اوست و مشیت الیه
 که عشر ظهور اوست و قبول فرموده از هر شمس معرفت او از معرفت
 خود و از محبت او محبت خود و از رضای او برضا خود و از لقا
 او بقاء خود و از طاعت او بطاعت خود و از بر اران در مقام
 مقدر فرموده مقام غیب که در او دیده نمیشود الا در مقام ظهور که
 در او دیده نمیشود الا شبت اولیه او و این مقام را خلق آن مقام قرار
 داده و ان مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از برای
 جبار که ساکنند در لجه امثال و طماطم بم اجلال که حرکت ایشان
 باله بوده و سکون ایشان باله و اول ایشان باله و اخیر ایشان
 باله و ظاهر ایشان باله و باطن ایشان باله ذکر نیستند الا ان

در ارجح نیستند الا الاله مشاهده مینمایند غیب را در ظاهر
 ظاهر بشهر عباد که ذکر مشیت اولیه را در ظاهر ظاهر مشاهده
 مینمایند اگر یکی از انها در زمان من بظهور الله باشد و خواهد
 اذن دهد او را بر سوال بفرماید فاشهر الیه ربک عما اردت
 فاناکما المحجبین و اگر خواهد جواب فرماید او را بفرماید فاشتمع
 لما یوحی الیک من عند الاله ان لا اله الا انا خیر المحجبین و از انجا که
 رضوان حقیقت بر ذرات وجود طالع میشود الا بعرفان این نوع
 ظهور و با یقین این نوع بطین از این سبب است که در مکان
 ظهور قبر چون که خلق در عالم حد متوقف بوده ایشان را بهره از
 ظهور سجت باست نموده اعراض ظهور این علم مکنون مخزون را از کما
 بهر ظهور مرفوع در گشته الا فرشتا اله و از انجا نیکه در ظهور
 نقطه فرقی عمده این عالم از بدیع اول در یازده الف بغایت سید
 رتبه از ان نقطه فرقان بر جبهه کهر ممکنات ظاهر فرموده و از
 ظاهر ظاهر قران است اگر کسر غیب غیب ان عشر را عارف گشته
 چنانچه اول فرزند با و متعصر این فمصر غرت بوده چنانچه در حد
 معروف موصوف ان معرفت بالانوار انیه معرفه اله و معرفه اله
 معرفت و سکان ظهور فرقان را با این ظهورات متمنه تربیت فرمود
 تا آنکه در یوم قیامت کهر محبوب خود را شناخته و در چهره شمس
 حقیقت غیر اله را مشاهده نموده و صد خدا را که کفر سکان ظهور

فزقان از مقصود محبت بوده و کلام حدودات مشرق درین خیز
 از جوهر جواهر الاصله که کلمه فتر باو میشود محبت بوده الا ادلاء
 معدوده که از کلمات منظر باطن باطن اشارات است در آن نموده و
 برکت آنها در عرصه این ظهور قدم گذاشته و نداء انرا انالله
 الا اننا را بجان فرود و کینونیت خود شنیده و مستوحش نگشته اگر
 کلام است در آن کلمات انظر باطن باطن را نموده امر در مشافهت
 عن الله اخذ کلام مکتوبه و بقاء الله تضریر گشته و در انجا کلمه
 حجت خداوند در هر شان بر کلام ممکنات تام و بالغ بوده و
 متعالی و کامل بوده هیچ زره را حجت نبوده و نسبت بر تخصیص نمود
 این نوع معرفت مرتفع و دلالت متعین و این معرفت مستحق من
 نظره الله بوده و هست و غیر او را سازد از نبوده و نسبت اگر
 در دون ادون جارر گردد بمنزله تجلی در ممرات است نه بکینونیت
 ثابتة و چنین این ظهور تر قی نماید که در آخر لیدر ادلاء اسماء و صفات
 در باطن باطن ذکر ظاهر ظاهر را مشاهده نمایند و در کلام اینها
 عکوسات در ممرات است از برابر استعداد بوم ظهور لبه که در
 عین ظهور کلام علی الارض باین نظر ناظر در هر چه شمر حقیقت بیز
 لم نزل متوجه و ناظر و این همه و هست رتبه غیب شمر حقیقت و جهت
 اعلا مطلع شمر از لیت کلام صنف دعوات و مناجات قطره است
 از این بحر و کلام بدایع حکایات و اشارات رشحه است از این طهارت

و اول نیز این نقطه بیان سازد در این بحر بوده و ناظر در این بحر
 از این جهت بوده که شرف باین شرافت گشته و مطرز باین حد است
 که اگر غیر از این جهت ناظر بود چگونه توانست از شجره ان انالله لاله
 الا اننا قهر کلام وجود ثمرات ظهور را مشاهده نماید و اگر بر این نظر
 لطیف و منبع رفیع کلام بیان مترجم گشته بر ما علی الارض
 بعد در بوم ظهور الله مستوحش از کلمات ان گشته و حقیقت
 ناظر بوده و بطور استشرق و مستشرق گشته و بدانکه او در
 هر ظهور در قائم مقام ذات غیب ازل بجهت است اگر مالانها
 مرایا در تقاریر واقع شود و حکم بسالت فرماید در هر مریستند
 و اگر مالانها میرایا مقابله گشته و حکم ولایت فرماید اولیا هستند
 و اگر مالانها میرایا مقابله کردند و حکم تقابست فرماید نقیبت هستند
 و اگر مالانها میرایا مقابله کردند و حکم نجابت فرماید نجیب هستند
 و همچنین در هر اسم خیر سر وحدت را جارر کن که خولیه بحر و حکم
 او میگردد و نسبت کلام اشیا باو نسبت واحد بوده و هست
 امر خود را که در هر شکر گذارد مرتفع میگردد و نه خود را در هر شکر
 که گذارد نازل میگردد سوار آنکه ان شکر از اعلا خلق باشد یا از
 ادون و آنچه در کلام نظریات مریب از ارتفاع و انزال علت
 همین وجه نظر نموده در ظهور نقطه قهر امر خود را در اعلا تریب
 که رتبه نسان است که نیست و حال آنکه ان بوم که امر خود را

گذاشت کسر ان زبان را نمیشناخت و امروز نظر کن در اسلام
 که هیچ نفوس است که او را نشناسد و مومن با او نباشد و قبحه بفرقه
 او را مینیز در ارض نجف که شترانهای که در زمان او در بیت او
 داخل نمیشدند چگونه ساجدند نزد باب او و کلام سلاطین و
 نزد باب او مفسر و کلام ملاکین بقیام بین بدر او معتز است
 اینست ثمره امر شجره حقیقت در اشرف خلق و اینقدر که شایه
 میکند از جهت حجاب خلق است و الا استحقاق دارد در امر او بر آنکه
 هر شتر در نظر او مستظهر گردند و هر قدر که نشد از حجاب خلق بود
 نه از استحقاق امر اینکه در اشرف خلق و در اذن خلق که تیره
 باشد نظر کن امر خود را که در بیت الله شده و سالی بقصد
 بنزاع نفس در حوال ان طواف میکنند و این از جهت حجاب خلق است
 و الا لایق است امر او را که کلام علی الارض در نظر او مستظهر شوند
 و هر قدر که نشد از جهت حجاب خلق است نه در ان استحقاق امر شتر
 زود با علی دادنی که با مینما را خود در کنز و در هر ظهور به بصیرت
 حرکت نمائی و نظر اول ظهور نمائی و مدعیان را اخوت قرار دگر
 که ظهور آفر باشد که ارتفاع ظهور اول در بد ظهور آفر است این
 جهت اعلای شیت که امر او امر الله و نه او نه الله و کلام مخلصند
 معرفت او و حجاب او و سیر در لوح اسما و امثال اگر توانند
 و اگر نتوانند خداوند جهت ادنائی و مقام دیگر از برابر او قرار داد

که مقام ظاهر از جهت و رسم ان مقام شمس حقیقت و اول خلق
 و مشیت لدلیله و شمس از اول و ساج اول ابداع و کافرا اول
 اختراع و امثال این نوع کلمات ممنوعه مرتفعه اطلاق میشود
 و این مقام است که ذکر اقران عبودیت هر نظر ظهور میشود
 از کلمه لا اله الا الله اگر کسر در ان بحر نتواند ساکن گردد در این
 بحر ساکن شود و از برابر من بظلمه الله خداوند این دو
 مقام را فرض فرموده بر کلام مکانات اول مقبول نیست الا با
 و ثانی ثابت نیست الا با اول و اینست که از اول لا اول
 الی اخر الاخر اصدر کلمه دین شهادتین بوده زیرا که مادران شهادتین
 مستحق است با کلمه اخر چه امر او در اعلی مراتب خلق باشد
 هر اول چه ادنی مراتب خلق شریفیت و ذکر او با شرا اول از ان
 را که اگر سائر در بحر اسما بهتر او را مشیت اولیه مینیز دگر
 سائر در بحر اول خلق بهتر اول من امن به مینیز و بدان که او
 لم یزل موجوده و هست و هر صاحب غر که در بیان باشد با او
 عزیز شده و هر صاحب علم که در بیان علیم باشد با او صاحب
 علم شده و هر صاحب قدرتی که در بیان قدر شده با او قدر
 شده و هر ذی سلطنتی که در بیان سلط باشد با او سلط شده
 و هر صاحب جلالی که در بیان جلیب باشد با او جلیب شده و
 ذکر کن او را در هر شب در روز عدد باب زیرا که از اول ظهور

تا ارتفاع کله وجود را بغیر از این عدد با شراق شوارق نور صبح
 مشرق نداشته قدر اللهم صمد علی اول من آمن بک ثم یحکمک ثم
 بمنظر نفسک بکفر خیر قد احدثت به علما انک کنت بکثر علما
 دانک کنت علی کثر قدر را

بسم الله الاحیر الاحیر
 سبوح و تقدیر صمدیوم لم یزل
 سزاوار بجهت که لم یزل بهترین شماع ذات مقدس خود
 بهمه دلایزال با استقلال احتمال ذات مقدس خود خواهد بود
 شناخته اورا حتی شناختن هیچ شتر و نپرستیده حتی پرستیدن
 هیچ حشر و چه قدر متعالی است علو او که علانی ستموات از
 سجاد بوده لزم او را و چه در تنبها هر بهاء او که کله بهائین
 سموات و ارض عباد بوده لزم او را که را توان که ثنا نگردد
 او را و حال انکه وجود او بنفیه دلید است بر علو قدرت او و کوه
 عظمت او و کراتوان که فاخر نباشد مراد او و حال انکه شکیست او
 بنفیه فاخر لزم او را باینکه او بوده منفرد در تقدیر بهاء و مساعد

در سماء سینا و منصفه در عرش اسما و متحد در کبریا نشاء حمد مراد را
 لایق که کله ذرات را لا شتر با مر خود لبراع فرموده و شکر مراد را
 سزاوار که کله ممکنات را لا شتر قائم فرموده متعالی است
 قدر وحدت او از عرفان هر ذراع فان و متعالی است طراز مجتهد
 او از نشاء هر ذرات کله تا خلاقی در نزد شنار و نفس او را لا شتر
 بوده و هست و کله عرفان موجودات نزد عرفان او کله خود را
 ظلال بوده و هست از کله شتر را که از سیرت پر آورده و با امکان
 حدوتش از ذات قدم خود را بایشان شناسانیده و در قیاس
 تجلی ذات بقا خود را جلوه گرفته فرموده و در کینه نیات عجز کله
 قدرت را جار در شسته در ذاتیات افتقار کله وجود تجلیات
 مستغنیه خود را آشکار فرموده کله وجود از اول لا اول الا آخر
 لا آخر بین کاف و نون قول او مکنون و کله موجود از اول بلا اول
 الا آخر بلا آخر در طلع نقطه در بطین نون مستطهر حمد مراد از اول
 لا اول بحدی که لایق نیست هیچ شتر دون او را و مستحق نیست هیچ شتر
 او و شکر بلا شتر مراد او را شکر که مستحق نیست ذات او با شتغاف
 ذات او و لایق نیست بساط قدر امتناع ارتفاع او چونکه کله را
 لزم بر خط عرفان خود و نصیب وجدان خود خلق فرموده و لایق
 مغفرت بر تنه امکان لا یکنه و در مراتب اکوان غیر متکون بوده و هست
 و صغاف فرموده از خلق خود مرآت را که دلالت کند بر الوهیت او

و آخرت او و ظاهرت او و باطنیت او و او را مشیت خود فرزند
 زیرا که نحوسته الا انچه او نحوسته و انچه او نحوسته ظاهر نشد الا با
 او نحوسته زیرا که در اینج مرآت دیده نمیشود الا ذات اقدس او
 و نفس امارت او و کینه ارفع او و ظهور اجل او و اینج مرآت را از اول
 لا اول در هر ظهور با اسم ظاهر و در هر بطون با عشر با هر فرموده و ظهور
 فرمود اگر گویم از اول لا اول بعد که شتر اینج مرآت ظاهر شد
 و خلق او باین کیفیت شاء الله نموده هر آینه او اجد از اینج بوده و ظهور
 بود زیرا که عدد کاشتر خلق است در ملک او چگونه تواند دلیر شود
 بر علو عظمت او و سمو قدسیت او و ظهور او از دوره بدیع فطرت است
 از ظهورات لانهایت او که توان که تحقیق نماید ظهورات قصص حقیقت
 و تجلیات مطلع صدانیت را زیرا که در نزد تصور هر شتر شینیت او با
 مخلوق بوده چگونه تواند دلیر او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود
 او بر او و کاشتر تجلی فرموده از اول لا اول الی امروز ظاهر در یک
 عشر بوده و هست و اگر کار این عشر از اول لا اول الی امروز ظاهر
 گردند مرآت هستند نزد وحدانیت او و در کمال دیده نمیشود الا الله
 و حده و حده لا شریک له و اگر گویم الی آخر لا آخر بعد که مرآت از
 برابر او ظهور خواهد بود تحدید نموده ام ظهورات او با حده او کاشتر و کاشتر
 توان که ذکر این حده را در محضر قدس لا حد نمود و اگر کاشتر مرآت کاشتر
 ظهورات بعدی بمنزله مرآت کاشتر ظهورات قبلیه در یک ظهور ظاهر

و کاشتر مرآت الی ان الله از قبر ذات غیب ازل مستظرف که کاشتر
 دیده نمیشود الا او و کاشتر مرآت در نظر یک مرآت مستقر میگردد
 زیرا که در کمال دیده نمیشود الا واحد بلا عدد و کاشتر بلند بر وجود
 آن واحد که مرآت غیب ازل بجهت و هست و در هر ظهور مرآت که
 در آن ظهور با علی ذروه آن ظهور رسند کاشتر تجلیات آن شجره ظهور
 بوده و از این کاشتر خلق را که خود را مرآت صاف نموده از برای
 یوم طلوع من بظهوره الله که کاشتر از قبر او بند او نفس خود
 نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در نظر او مستظرف
 بر قدسیت او بوده و لایق است که کاشتر باین نوع کمال مترقی و باین
 نوع جاه مترقی گردند نه اینج است که صعب گردد بر تو امر که چگونه
 میشود در یک ظهور مرآت متعدد شتر گردند علی الله نظر نموده در
 ظهورات قبر که از اول لا اول الی امروز جعفر از مرآت کاشتر بود
 و الی آخر لا آخر جعفر مرآت کاشتر خواهد بود که کاشتر در بین بدر آن
 امکان حدود خود در مقام واحد بوده هستند و عند الله ما ضرر
 ماسیانه شتر حال بوده و هست و در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و
 هست داعی الی انظورت که مرآت است که حکایت میکند از علو
 ظاهر در آن ظهور و علو با هر در آن ظهور و کاشتر مرآت استضیئه در هر
 ظهور داعی بسور او بجهت هستند و متمتع بوده و هست که کاشتر
 او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شتر باینج ذروه کمال و عز

اجلال بدانکه محبوب درشته محبوب لم یزل بر اینکه مالانهایه ای
 مشرق در ظلمت آت خوردش هده فرماید زیرا که هر قدر مرتفع شوند
 مرایا بهائی است از برابر مرآت اول و هر قدر متغیر شوند ظهور است
 علانی است از برابر مرآت لم یزل نظر نموده امروز در ظهور شجره قاف
 که آنچه در او است از غیر دلیر است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین امروز
 از اول ظهور بیان الی یوم من ینظره الله آنچه در بیان مرتفع شوند
 دلیر است بر ارتفاع نقطه وحدانیت و مطلع صبح از لیت چه
 محبوب درشته و میدارد خداوند که در هر ظهور مرایایه صافیه متکسر
 شوند از شجره حقیقت نه این است که آنها بکینونیا تمام باشند اولیه
 مشرق باشند که اگر بودند قبر از ظهور مستنطق بودند و همچنین
 که بعد از ظهور مستنطقند با علائق نار ب خود و ابره ضیا و بارش
 خود دلیر است که مشیت اولیه متعالی گشته و با شرافات ظهور او
 مستحکم آمده و کار در نزد او قائمند با مراد و راجعند بسور او و
 منطبقند از مجد او و مستطند در ظاهر او نظر نموده در ظهور فرقان
 که حرف ثانی چه در کلمات متعده مرتفعه نسبت بذات مقدر خود
 داده با وجود آنکه خلق او بقول رسول الله بوجه و همچنین در هر ظهور
 اگر مالانهایه مشرکین مرآت ظاهر گردد کار مخلوقند با مشیت
 اولیه و ناظفند از آن طلعت از لیه چه در محبوب است نزد محبوب
 لم یزل که کار سخنان بیان با این نوع ظهور است مستشقه مسترف گشته و

لم یزل دلایزال بنا و محبوب خود مستبرق بر آمده و گویا دیده میشود
 که مرایایه مستشقه در قیامت اخر ظاهر گردد که هر در ظاهر نظیره
 الله عباد و سجاد ذات لم یزل بوده و باشند و کبر بر مراتب افنده
 خود بنا محبوب خود را بر لسان جبار سازند در شان ادلایه بود
 و هستند که در شان دیده نمیشود الا من ینظره الله نمیچراهند
 الا آنچه او خواسته در آن نینمایند الا آنچه او اراده نموده و تقدیر
 نینمایند الا آنچه او تقدیر فرموده و قضا نینمایند الا آنچه او قضا
 فرموده و اذن نمیدهند الا آنچه او اذن فرموده و مؤجبه نمیدارند
 الا آنچه او مؤجبه فرموده و مکتب نمیدارند الا آنچه او مکتب فرموده
 که مرایا افنده ایشان مشر بلور بوده و دست در تعلقا شمر سما
 ایشانند بلورات تعلقا شمر حقیقت که علی ما تحوّل الشمر تجر کون و
 علی ما تکفّر الشمر یکنون و لم یزل محمده در هر ظهور واحد بوده
 و حجج مالانهایه اولیه و آخریه در ظاهر او مستنطق در ظهورات مستشقه بعدیه
 در تفسیر ظهور ظاهر و ظهورات مستقدمه قبلیه در تفسیر اوان باهر
 و در این باب خداوند دست درشته ذکر حرف رابع را بر آنکه
 باقی ماند از برابر یوم من ینظره الله تا آنکه تحفه باشد از برابر ادلایه
 ایمان او و دوست درشته ارتفاع از مقدر را تا آنکه غر باشند
 از برابر من ینظره الله در یوم ظهور او و سبب سکونی کرد در از
 برابر ادلایه ایمان او و آن حرف لم یزل دلایزال بن بدر الله است

و عابد بوده در مقصد قدس خود و منبع غر خود بنا و محبوب خود
 مستتر بوده و خواجه بود و ذکر آن در هر لایه و نهار عدد هفت
 محبوب بوده و همت و هر گاه در آیه اول که ذکر شهادتین مراد
 شده ذکر اعداد هر شود در آن کافیه است از ذکر حرف هر در هر
 رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر مالا نهایتاً ذات ظهور خلق فرماید باشد
 مثبت بوده و همت و چه قدر محبوب بوده نزد محبوب الازل
 مرانی که بکلمه حکایت کند از آن دستدل گردد در علو امتناع او
 و سوار تفاع او اینست که هر غر و کمال و کمال قدس در جمال نزد
 سکان عالم لاهوت و عباد ملا و جبروت طوبی لهم و اللینیم
 بشلیم استکبوت

بسم الله الاقنوم الاقنوم

ترقیع و تنسیع با ط قدس هر قید مر را سزاوار بوده و همت
 که لم یزل با ارتفاع امتناع ذات مقدس خود بهم و لا یزال با سجده
 و استقلال کند مقدس خود و خواجه بهم شناخته او را حق شناختن
 هیچ ذره و عارف نشد او را حق معرفت دون ذره متعالی است
 علو قدس او از عرفان هر ذاعرفان و تجالی است سمو مجد او از نشاء
 هر ذائشاء حمد بلا شکر مراد او که چهره غیب خود را بر افنده که
 ممکنات جلوه گرفتار شده بتجلیات ظهورات امر خود و شکر بلا
 مراد او که ضیاء شارق شمس قدس خود را بر افنده که موجودات
 تابیده تا آنکه هیچ ذره از خط عرفان او ممنوع و هیچ شکر از نصیب
 عرفان او ممنوع نگردد لم یزل بوده بکینونیت ذات خود و لا یزال
 خواجه بود بنفس است کند خود از برابر خلق خود اولی مقدر نفرمود

تا آنکه هیچ شئی در حق فیض او خطری تعظیم نهموده و از برادر او محترم
 نفرموده تا آنکه هیچ شئی از فیض او بعرصه قنوط نیامده لم یزل
 مقدس و نزه بوده از نعمت هر ذرات و مسال و تجالی بوده از
 شاه و زائمانی و صف بسازج و مجرد و صف خلق او است نعمت
 بکافور و مجرب نعمت ملک او که طراز لم یزل در زرد طراز اول طراز
 بسمت و کله شوارق لا تزال در زرد شرق اول لاشرق بسمت عالم
 بوده بکله شئی قهر و جوداد و بعد و جوداد در امکانه حدوداد و قار
 بوده بر هر شئی نفس او قهر از جوداد و بعد از فقوداد آنچه خلق فرشته
 موصوف بان نگردد و آنچه ابداع فرموده نفوت بان نگردد
 زیرا که هر وصف بجز گذشته بخلق او چگونه تواند دید شود بر علو
 از لیت او و کله نعمت منو گذشته با ابداع او چگونه تواند سبیر
 شود بر عرفان ابدیت او لم یزل محبوب داشته در هر ظهور و ارتقا
 کله اثبات خود را با آنچه در امکان خلق او ممکن و انعدام کله نفیرا
 با آنچه در امکان از انعدام ممکن و لم یزل کله خلق را داعر بوده
 بسو خود از علو فضل و رحمت خود ببد استغناء ذات مقدس او
 و استنباط گنه مجله او زیرا که معرفت ممکنات مراد او غریب است از
 برار ممکنات که اله خود را شناخته و حسب او موجودات را
 شرفی است بر موجودات که در حق خود را محبوب داشته جعد
 متعالیست بساط تیسر غوت او که هر ذرات نزد او خاضع و

بجعدرت تعالیست بساط عز رفعت او که هر ذرات فتنه نزد او نفاش
 لم یزل از برادر او مشرطه بهر در ملکوت سموات و ارض و با اینها و
 مشرطه بهر در ملکوت امر و خلق و ماد و نهما زیرا که در هیچ شئی غا و دیده
 نشود زیرا که شئیست بر شئی با مراد است و امر او اظهر است از شئیست
 او با هیچ شئی نیست که غیر او را قصد نموده یا نماید زیرا که هر شئی فتنه
 غر و علو را محبوب داشته و میدارد و کله غر و علو خلق است در کف
 قدرت او و ظهور است در همین شئیست او موصوف با ممکنه و
 حدودات نگردد و احاطه او بکله ممکنات احاطه ذات نموده
 زیرا که اقران متمنع و بلا اقران احاطه تقدره متمنع بر محیط بوده
 بعلم ناقد خود و مستطیع بوده بر هر شئی قدرت و اقد خود جعد
 متعالیست ظهورات مجدد او که هر شئی او را بلسان سر و هر خود سخا
 و جعدرت تعالیست بساط مجدد او که هر شئی با ولایت و آخرت خود
 او را طلب مینماید اگر گوئی که او اول است کله او امر را خلق فرمود
 تا آنکه تقدیر سرنانی او را از ذکر اولیت و اگر گوئی او آخر است
 کله او آخر را جبر فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از ذکر آخرت و اگر
 گوئی او ظاهری است کله او را هر را مختصر فرموده تا آنکه تقدیر کنی او را
 از ذکر ظاهریست و اگر گوئی او باطنی است کله او باطن را اشاء
 فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از باطنیت و اگر گوئی او عالم است
 کله او عالم را در امکان ظهورات خود قرار داده تا آنکه تقدیر کنی او را

از عالیت و اگر گوئی او قادر است که قدرت را در مطالع اسماء
 خود قرار داده تا آنکه تقدیر نماید او را از قدرت و اگر گوئی
 او محیط است که احاطه را در جواهر افنده سازد جیات خلق خود
 قرار دهد تا آنکه تنزیه کند او را از محیطیت و اگر گوئی او ممتنع است
 که امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را منزله کند
 از کلام امتناعیت و اگر گوئی او مرتفع است که ارتفاع را در اول
 غر حاکمیت خود قرار داده تا آنکه او را تقدیر نماید از ارتفاع حاکمیت
 و اگر گوئی او متعالیست که علو را از بر او قوام بساط قدس خود
 قرار داده تا آنکه تنزیه نماید او را از علانیت و اگر گوئی او متباین
 که بیاه را در طلعات سبحین ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه
 تنزیه نماید او را از بیانیت که او ان که وصف نماید او را در حال
 آنکه وجود وصف بنفسه دلید است بر خلق او و اگر او ان که
 گوید او را در حال آنکه وجود نعمت بکنه منطلق است بر جبهه خویش
 که اسماء اولیاء سلطان و عدانیت او بوده و مستند و کرامت
 امثال مکان فردانیت او بوده و خواهند بود مستغنی بوده در
 غناء او از ذکر استغناء و منسب بوده ذات بهاء او از نفس استنباه
 و مستغنی بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستغنی بوده
 ذات جمال او از نفس استجمال و مستغنی بوده ذات ارتفاع او
 از نفس ارتفاع و مستغنی بوده ذات امتناع او از نفس امتناع

و مستغنی بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستغنی بوده ذات
 استکرام او از نفس استکرام و مستغنی بوده ذات استسباح او از نفس استسباح
 و مستغنی بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستغنی بوده
 ذات استغزاز او از نفس استغزاز و مستغنی بوده ذات استکبار او از نفس استکبار
 و مستغنی بوده ذات استرضاء او از نفس استرضاء و مستغنی بوده
 ذات استعجاب او از نفس استعجاب و مستغنی بوده ذات استشراف
 او از نفس استشراف و مستغنی بوده ذات استسلاط او از نفس استسلاط
 و مستغنی بوده ذات استملاک او از نفس استملاک و مستغنی بوده
 ذات استعلاء او از نفس استعلاء و مستغنی بوده ذات استجواد او
 از نفس استجواد و مستغنی بوده ذات استکمال او از نفس استکمال و
 مستغنی بوده ذات استرضاء او از نفس استرضاء و مستغنی بوده ذات
 استخفا او از نفس استخفا و مستغنی بوده ذات استظهار او از نفس
 استظهار و مستغنی بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و
 مستغنی بوده ذات استمدال او از نفس استمدال و مستغنی بوده
 ذات استبصار او از نفس استبصار چه در تعالیست نظورات مجید
 او که کلام این اسماء ساجدند از بر او قدس ارتفاع او چه در
 متباین است نظورات عواد که کلام این امثال مستغنی با وجود او
 از اول لا اول الی اخر لا آخر تجلی فرموده بخلق خود در هر طور و نظیر
 نفس خود کیفی باشد بایش و لایبش و تحدید و تقدیر را از بر او

اعراض ظهور خود مقدر فرموده و تخیل فرمود از اول لا اول که در ظاهر
ظهورات داعسوس و صدائیت ادبده و الی اخر لا اخر که در
ظهورات داعسوس او خواهند بود و در هر ظهور بر نفس حکمت
ذات ازلی خود و بر لطافت نظر کینونیت ابر خود آنچه مقتضای
ملک خود را دیده سکون او را حکم فرموده و لای الظهور را باور
و نوا هر خود سترغ بسوزا داشته و مطمئن خود را بسوزا بالانجانی
مستعد بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق
سموات و الارض و با اینها تا آنکه هیچ ذره شک و ریب استعدادت
فرض وجود در ملکوت امر و خلق نموده و همچنین از او امر و نوا
خود را بسجودات متفنه در حیات و ممات حکم فرموده تا آنکه هیچ
ذره خاطر درون رضا او را بر قلب خود جار نماند و کما وجود
از ملکوت غیب و جبروت شهود سجودات متفنه او در
هر ظهور سترغ و تمنع گشته و اراده نفرموده از خلق هر ظهور را الا
از بر استعداد خلق از بر ظهور آخر و حکم آخرت بالنسب حیات
اوله در ذکر الظهور بالنسب بظهور قدر فرموده تا آنکه کل در یوم
قیامت بظهورات بدعیه از ظهورات قبلیه محبت نماید و در
این ظهور در ذکر این حرف در لیم و نهارج مرتبه ذکر او را بسوزا
داشته که بر بسند عباد خود مستشرق گردد و اگر مقرر شود بدگر
کلیه بلفظ مکتف بوده از این عدد و محب داشته ارتفاع

این حرف را در حیات و ممات او زیرا که ارتفاع سکون هر ظهور
ارتفاع مظهر نفس است در ارتفاع مظهر نفس او ارتفاع ذات
غیب لایزال او در مقام تجلی او در این عرض ظهور بوده و هست
و حکم فرموده بر تعیین بعد با از زمره بلا عدل و بر نفس اگر چه
در حیات خود باشد حکم مقدر نفرموده از راه وجود و نفس خود
و این حکم را نفرموده الا از بر ارتفاع ان خود و اثبات ظهور خود
و استعداد کل از بر یوم قیامت آخر و ظهور من بظهور الله
در ملکوت علی و در آن دو با اینها خرد الی الذرة الی الی
تا آنکه سکون هر ظهور را تا اعتبار او با او امر و نوا هر استغفاب
بوده و باشند تا آنکه با این تربیت در ظهور بعد مستقر بوده باشد
و با این لطافت در قیامت آخر سترغ بمبد و گردیده شوند
و سبب بهاء قدس لم نزل در آخرت و اول مفتوح گردند له الحمد
مستقر و من بعد و انما کل له عابد و من

بسم الله الابر الابر

حد و سبب به قیاس ذات محبوب لم نزل را خواست که
لم نزل با استقلال احتمال ذات مقدس خود بوده و لایزال
با سترغ امتاع ذات مقدس خود خواهد بود شناخته او را
بهیچ شریقی شناختن و عارف نگشته مراد او را بهیچ شریقی سبب اثر
نورانی چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او

که هر ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر سجا طلعت اولی
 و بسند وجه قدر تجالی است علو تسامع قدس را که کلام موجود است
 از اول لا اول الی آخر لا آخر متوجه بوده لکن بانوار وجهت او
 و خواهد بود لم نزل الله کان ربا ولم نزل الله کان حقا ولم نزل الله
 کان عدلا ولم نزل الله کان جیا ولم نزل الله کان فردا ولم نزل الله
 کان عالما ولم نزل الله کان قادرا ولم نزل الله کان حاکما ولم نزل
 کان سالطا ولم نزل الله کان مالکا ولم نزل الله کان مقصدرا
 خلق فرموده کلام ممکنات را از اول لا اول مشیت اولیه خود
 و خلق خواهد فرمود الی آخر بلا آخر مشیت ظاهریه خود نموده از
 بر خلق او اولی که ذکر قبهر ان شود و نیست از بر آن اخوی
 که ذکر بعد آن شود لم نزل ملک در حول ملک در صقع ابداع
 خود متحرک بوده و ممکن در حد امکان خود مترقی و از انجا
 که خلق فرموده کلام ممکنات را از بر معرفت خود و صبر
 فرموده کلام موجودات را از بر عبادت خود و خراج ذرّه
 کلام کائنات را از بر محبت خود و انشاء فرموده کلام ذرات
 از بر اطاعت خود و اعداد فرموده کلام مفعی ملکوت الابرار
 و السموات را از بر ظهور قدرت خود همچو ذره نبوده و
 که از علل وجود خود محجب باشد و کلام او را بسا کینونیت خود
 علی ماهر علیه میخوانند از دره اولیه الی ذره از غیبه و از طلعت

مشرقیه الی وجهت مغربیه و از کینونیت بدیثه الی ذاتیت
 و از لانهایه ساجیه الی لانهایه کافوریه کلام بر آنچه صبر شده
 زیرا که شینیت هر شتر بشینینه دلیر است بر استقال قدرت او
 و استقلال عظمت او و استجلال رفعت او و استفضال حرمت او
 و استمدال سلطت او و اختیار فرموده از بین کلام اشیا سلسله
 انسان را و ناطق فرموده او را بسمد و ثناء خود و مختار فرموده
 او را از انبیا جنس حیوان کلام حیوانات بحمد و مجد خود و حب
 و معرفت ذات مقدس خود و لم نزل تصفیه فرموده و میفرماید
 خلق سلسله انسان را در هر ظهور و غیبه ظاهر در آن ظهور و سکنت
 هر ظهور قبله را اگر مستشرق نگرددند بطور بعد حکم بلا شتر میفرماید
 زیرا که وجود آنها خلق شده از بر معرفت و محبت ظاهر در
 ظهور و همینقدر که محجب از این لطیفه ربانیه و دقیقه الهیه شد
 حکم لا شتر در حق ایشان ثابت میگردد و حکم آنها حکم انبیا و جنس آنها
 میگردد زیرا که امتیاز سلسله انسان بعرفان و طاعت پروردگار
 لم نزل بوده و هست و همینقدر که از این سر محجب مانده از
 علامت ذات خود محجب مانده و از ثمره اذن محجب گشته لیس نیست
 که در هر ظهور بعد از ظهور بین حکم افاء لیس منظر را ظاهر در ظهور
 میفرماید و لکن آنرا ناخوذه را حکم بر کلام زیرا که آنها فانی گردیده
 بمبدء رضا حق لم نزل و حسب عادل متمنع لا یرال مراقب بود

در هر ظهور نفس خود را که لا شکر گشته و حکم اینا چنین حیوان است
حق خود ظاهر نکرده و مستحک بشجره حقیقت و ظهورات فکر
اوبوده در هر ظهور که ادبیت ذریعه هدایت کلام موجودات

و وسیله کرامت کلام ممکنات

و بدان که در هر ظهور که ظاهر میگردد چونکه مکان ظهور قبور
بمشترک است با النسب بطور قبور ممکن نظر ظهور الله را مینمایند و ظهور
بعد مینمایند این نیست که حکم لا شکر در حق آنها جاری میگردد از
اول لا اول الی امروز هرگاه کلام منتهج حقیقت مستحک یک
انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان تنظیم نبود
و کلام در هر ظهور با شرافات شمس حر قیوم مستشرق و در هر بطون
بما شرف از انظور مستنیر

و بدانکه مکان ظهور بیان امروز مکان فرد و سایر اهر و افرید در
اعلی هستند و ماسوا را آنها چونکه از غمزه وجود خود محتجب مانده
حکم لا شکر در حق آنها شده و همین قسم مکان این ظهور را بالنسبه
بنظور من بظهوره الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از
فرع اکبر آن روز ایمن گردد و نظر بطلعت و حده حقه نما و از کثرت
بوجدت محتجب و بوجدت کثرت را مستحک گشته تا آنکه در
هر ظهور بر سر بر قدس سیرج بوده و با شرف و در هر بطون بشوارق
ما شرف از شمس ظهور مطنش و متباق و بدانکه اعمار شجره هر ظهور او را

و نوا بر او است که لم یزل حر حیوان بوده است و کلام امر در
هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفر نفر و کلام شئون دیگر
هر ظهور طراز است این امر بوده است و در هر ظهور ظاهر در
آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعام شجره لغنی
مربند فرقی بر الله امر میفرماید زیرا که امر الله ظاهر نمیشود الا
از آن و در هر ظهور مبدء حکم را گرفته که ماسوا را آن از کلام او را
و نوا هر شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد -

و چونکه کلمه توحید محقق نمیکردد الا بذکر ظاهر در ظهور این نیست
که امر شده و چونکه کلمه توحید ثابت نمیکردد الا بذکر اوله اولیه او را
متعنه رفیع و نوا هر که مرقب الله امر شده این نیست که رفته
تفسیر کلمه توحید در این ظهور با عدد کلام شکر شکر گشته و ظهور
مشترک این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید گنا

لم یزل قیوم بوده و ماسوا را آن از کلام او را و نوا هر شئون این
کلمه متعنه بوده است و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر
گردد اراده او نبوده و نسبت الا اثبات و صدانیت ذات
مقدس الامر و صدانیت حق متعنه لازمه و کلام شئون دیگر را
بمقتضا حکمت الیه و فضا و عنایت ربانیه مقدس فرمایند
تصور کن امروز که جقدر ظاهر در فوق ارض هستند و کلام الله
الا الله میگویند و ذکر نبی خود را بعد از ذکر توحید مینمایند و

در کتاب خود او امر و نوا هر نبی خود را عالمند و بان عالم و عند
 حکم سلسله بان بر آنها نیکرود و بعد م الی اخر لا اخر بهین نظر
 ناظر شو که در هر ظهور عرفان انظهور داد او امر و نوا هر انظهور سبب است
 تو کردد از ظهورات مالا نهایت بعد که خداوند صحرای نزل لایزال
 متجلی بوده و هست و او در هر یوم در شان بدیع و خلق تعیین بود
 و خولیه بود و او را عبادت کنیزان سبیل که او محبوب میدارد
 در هر ظهور نه سبیل که خود در ظهور قبیلان مترتبه گشته که آن
 سبیل اگر با علی ذروه غدا در سر ثمره از برابر تو نمیشد نظر کن
 نزد ظهور نقطه قرآن اگر چه هر مکان ظهور انجیل با او و نوا هر
 ان کما امر الله عالم نبوده و لای در آنها بوده که محدود درین خود عالم
 بوده و در آن ظهور اولی اثبات حر لایموت بوده و لای بعد از
 ظهور آخر چگونه شده حال آنها جز بعد از اتم باشد ماقبر بعین
 حقیقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق انبیا
 شجره و حدائیت و اثمار قدس اغصان فردائیت باذن
 مالکها اخذ کن -

و بدان که در هر ظهور با خلق انظهور بغایت کمال زیست
 از در و اراده صحرای بر عود خلق و از خولیه گرفت و از
 بدو هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر اولای که ظاهر گردند مثبت اثبات
 آن ظهور بوده و هست و طراظرا طرا از آن بطون بوده و خواهند

و هر مابان هستند که بدل هستند از شمس و حدت انظهور و بطون
 هستند متعشقه که حکایت میکنند از طلعت آن بطون -
 و بدان که لم نزل دلایزال حجت ختم الله بر خلق او بوده زیرا که
 توام بر شمس مثبت الله بوده و هست و تصور نماید که در شمس
 بوده و حشر آن شمس عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصور میکنی
 بود با اعتراف بقدرت اله و علم نافذ او در حمت و اسعاده
 حمت بالغه او کجا توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلک علو اطعما
 بلکه همین قدر که وجود صحرای نزل بوجود در زلال اللزائل ثابت بود
 و هست وجود شمس حقیقت در صقع ابداع در زلال اللزائل
 خود لایزال بوده و خولیه بود الا آنکه در یوم قیامت ظاهر و مشرق
 در ایام غروب خود عالم و باطن و در حین بطون آن اولای با مراد
 در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دین او بوده و هستند و شمس
 بر خلق از قبل او بوده و خواهند بود و او نهایت سرج هدایت
 در لید الیه که کار هدایت آنها هستند و آنها در یوم قیامت
 شناخته میشوند و همان نظایر هستند که در حین ظهور شمس حقیقت
 ایمان آورده و میاورند و کینونیات ایشان بدل بر حجت باطن
 بوده و هست و در هر ظهور اظله عکسیه بهم میرسد که بظاهر
 اظهار آن دین را معنیانند و تبع حدود آن میشوند و کینونیات
 ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر میگردد

نظر کنی بسماء هر ملت در فوق ارض که کنهها همین جباه هستند که
 در آن ظهور اظهار ایمان و اتباع حدود الهی را نموده و چون که ظهور
 آخر مشرق گشته کینونیت نفسیه ایشان ظاهر گشته و همچنین اگر
 بلا آخر مشاهده کنی که در قیامت آخر اگر یک نفس در میان ماند
 و بمن بظهوره الله مؤمن و موقن نگردد کینونیت آن از نظر بود
 که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از منظره الله را
 نظر کنی و اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد از منظره الله را حمله
 کن و اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد بعد منظره الله را حمله
 کن و اخذ نتیجه کنی و اگر بدو لم ذات مقدس الله ذکر بعد بعد
 بعد منظره الله را کنم جلالت آن از قوایم بیرون نبرد و در
 امکان ممکن بوده و خولج بود و کلام را مندر شمس در وسط السماء
 مشاهده نموده و میبایم زیرا که ماسیاتی مندر با منظره بوده
 الله و عند ناظر بعین الله و وصیت میکنم تو را و سکای هر طور را
 که بعین وحدت در بجهت کثرت نظر نموده در شته حیات
 کلامش را مدد هر ظهور در بسته و در هر ظهور بظاهر در الظهور
 مؤمن و موقن گشته که در حیات در عین رضاء الهی بوده و
 خولج بود و بعد از ممات در بجهت رضوان لم زلی بوده
 و خولج بود و تو را محبت کند کثرت این خلق و انجادهای
 بر او خود که اگر فرضاً تصور شود در یک ظهور در شجره حقیقت

ناطق گردد و کلام نماید در حق او کلام در لاله مقرر بوده
 و هستند اگر چه در در ارض باقی هستند دل بقار ایشان در
 نازجه و مهبت و کلام اثبات ان نفس منتهه مرتفعه بوده و مد
 هر وجود از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهور ظاهر
 شود و یک نفس غیر مؤمن بر در ارض نماید آنوقت کینونیت
 نفس در هوای تک نماید مندر آنکه میگویند هیچ شمس نیست الا کسر
 سماء حال شمس در مقابل من یعنی که نفس آن کسر یا نه الا انکه در کوا
 ذکر بزرگتر میگرد در این مهبت قدر نفس در لقاء شجره حقیقت
 و بدانکه این خلق از جوش بیرون نیستند یا کینونیات آنها
 از شجره اثبات است با غیر آن اگر کینونیات آنها از شجره
 اثبات است صفاتی که از چون آن شجره از آنها ظاهر میگردد
 از شجره نفس است و در عین موت از آنها گرفته میشود و شجره
 نفس دلجم میشود و طیب و طاهر قفس روح میگردد و اگر کینونیت
 آن از شجره نفس است اعمال حسنه که از آن ظاهر میگردد از
 ادراک شجره اثبات است و در عین قبض روح آن از آن
 گرفته میشود و بصاحب شجره دلجم میشود و آن بر غیر طیب و طاهر
 بمقر خود غمته میگردد و محبوب داشته خداوند ذکر هر چه را در
 آیه که ذکر شما در این در آن نازل فرموده در هر لید و هنار
 عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هاء کفایت میکند در ذکر و اگر

فراوانتر شود بر او شکر نبوده و نسبت و اگر محجوب ماند بعد از علم
 بان در هر لایه و دنیا که از آن فوت میگردد عدد ها را بعد از
 اصغر فریاد وارد میآید و این نسبت الا انکه که هر مراقب امر است
 بوده تا انکه محجوب نگردد و خداوند لم یزل و هر قیوم لا یزال
 لم یزل و لا یزال غمز بوده از هر شکر و مستغنیست از هر شکر دیگر
 مستغنی بوده لذ با و نحو اینند بود و او هست غمز متعال

بسم الله الاعلای الاجلای

تسبیح و تقدیر ذات محبوب لم یزل را سزاوار همه و نسبت که
 لم یزل با استیصال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال استیصال
 است رفیع که مقدس خود خولیه بود نشاخته او را حق شناسانند
 هیچ شکر و بیشتر نموده او را حق بیشتر نمودن هیچ دون شکر متعال
 بوده در عزازل از ثناء و کل ممکنات و مقدس بوده در قدر
 قدم از نعمت کل موجودات چه قدر متعالیست از ارتفاع

انتاع ساحت قدس او که کل همین ذروه قدس و مقدسین بلکه
 انس لم یزل و لا یزال ثناء او بیشتر و جقدر مرتفع بوده بساط
 مجد و وحدت او که کل همین جبروت غر در این لایه است
 مجد لم یزل و لا یزال نعمت او استغنت که توان که ثنا گوید مراد
 و حال انکه نفس ثناء خلق او همه دست و کراتوان که ثنا گوید مراد
 و حال انکه غیر او شده و نبوده و نحو این بود حمد بلا مشر مراد از نسبت
 و نعمت بلا عدل مراد از لایق که هر ذرات را بر نفس خود خلق
 فرموده و کل ممکنات را بر همان امر خود جبر فرموده و کل کائنات
 از کجوه قیتر پذیرده هست آورده و کل ذرات را از کجوه فنا پذیر
 قدس بقا خوانده او است اول که موصوف با اولیت نمیکرد و او است
 آخر که منقوت با آخریت نمیکرد و او است ظاهر که شکر بظاهرت
 نمیکرد و او است باطن که مستشیر باطنیت نمیکرد و او است که
 هر ادات را بلا او انچه جبر فرمود و او است که کل او را
 بلا او اخرا عداث فرموده و او است که کل ظاهر را بلا او
 اختراع فرموده و او است که کل بیواطن را بلا بیواطن نشاء فرموده
 لم یزل مرتفع بوده بساط قدس وحدت او از سجده سجاد و سجد
 تمنع بوده ذروه عکبر باء مجد او از عبادت عبادان از اول لایه
 الی آخر الا خود در هر شانی جلوه جلوه که در هر ظهور و بظهور متجلی در
 هر بیطن بیظن قیتر بوده و نسبت که توان که حصار اعراض ظهور

آزما نماید از اول بلا اول و کراتوان که همواره اشرف بطون اورا نماید
 الی اخر بلا اخر حمد و شکر مراد را که در هر ظهور شناسانیده شود را
 بخلق خود و شکر بلا مثل مراد را که در هر بطون مدد داده بکافر
 بنفس هر شرف لاف شرف و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود الوهیت که
 مستحق ستایش بوده نه غیر او و الوهیت که مستحق پرستش بوده نه غیر او
 لم نزل وعده وعده لاشریک له بوده و لا یزال وعده وعده لا
 شریک له خولیه بود که وجود پر تو سبت از تخم جو داد و کار ما
 کان و کیون لیکم سبت از اشراق فضل او کراتوان که عارف کرد
 اورا و حال آنکه غیر از او عبودیت نبوده و بخولیه بود و کراتوان که
 عارف گردد مراد را و حال آنکه غیر از آن غیر نبوده و بخولیه بود و ضیاء
 آفتاب قمر طلعت او که وجود را مستشرق و بهاء انوار طلعت او
 از لامکان الی کنه ما کن را مستنیر که سلسله ممکنات از اول لالو
 له مستخرج بوده و مستند به او و احدی فتنه نگشته باو و سلسله
 کائنات الی اخر لا اخر له مستعد خواهند بود بسور او و احدی
 بذروه قدر او فتنه بخولیه پرگشت چقدر متعالیه است مطالع اشراق
 او و چقدر تجالیست مجال انوار او ان که هر ذراتی نزد اشراق
 آن لاشرف و هر ذرات نور نزد نور ان بلا شرف و چقدر مرتفع است بهاء
 طلعت او که هر ذراتی نزد ان بلا بهاء و چقدر مرتفع است
 بساط قدر محمد ثناء ان که هر ذراتی نزد ثناء ان بلا ثناء لم یزل

در جبر بوده و همت در هر یوم خلق را که در اول نبوده و لا یزال
 اعدا شده بوده و همت در هر شان عباد را که فرقی نبوده او است
 که هر ممکنات در کف قدرت او بونه و هستند و الوهیت که
 کار ذرات در زمین بهیبت او بوده و خواهد بود مخصوص فرموده
 مسکنان این ظهور را با اشراق انوار طلعت ذات خود و ظهور است
 محمد سلطان وحدت خود تا آنکه هر ذرات از ملکوت بر آید
 و لا بدایات و نهایت و لا نهایت بشو اشراق اشراق ان مستشرق
 و بهو اشراق اشراق ان سترق و بجای حق احقاق ان تحقق و بر تالیق
 اشراق ان سترق و بد تالیق اشراق ان مستحق و بسا تالیق
 ان مستحق و بلو احق الحاق ان مستحق و بزوا حق اشراق ان مستحق
 و بسا تالیق اشراق ان مستحق و بر تالیق اشراق ان مستحق و بقیان
 اشراق ان مستحق و بخلائق اشراق ان مستحق و بر تالیق اشراق ان
 مستحق و بصدایق اشراق ان مستحق و بکوا این کوان ان
 مستکون و بحدوث اعدا شان محدث و بجذائب اجذاب ان
 مستجذب و بطرائظ اطرا ان مستطرز و بهایث ایهام ان مستهبر و
 بجلاید اجمال ان مستجمل و بجای اجمال ان مستجم و بعظیم عظام
 ان مستعظم و بنواثر انوار ان مستنور و برعایم ارحام ان مسترحم
 و بر تالیق انعام ان مستعم و بکمال ان مستکمل و بکبار ان مستکبر
 و بجزایر اغوار ان مستغز و بقدرا اقدار ان مستقدر و

و بناهج انماج ان مستنجج و بهایج ابهاج ان مستنجج و بزاد انما
 ان ترزهر و بقواهر انظار ان مستنظر و بهواطن ابطان ان مستطن
 و باول فرادخار ان مستوفر و باو ابر اولاء ان مستاول و برضا نیر
 ارضار ان مسترض و بهایب اجباب ان مستجب و شرافت انما
 ان مستشرف و بسلاطه اسلاط ان مستسلط و بملاک ملاک ان
 مستملک و بعلائق اعلا ان مستعلی و بکرام اکرام ان مستکرم و بطلا
 الطاف ان مستلطف و بفضایر افضال ان مستفضل و بجواد
 اجواد ان مستجود و بهمایب اوهاب ان مستوهب و بنیان انما
 ان مستعن و بنیان احسان ان مستحسن و بجواهر اجهار ان مستهجر
 و بجواید اجراد ان مستجود و بسوازیج اسداج ان مستذج و بدواج
 ارداج ان مستروح و بعناصر اعصار ان مستعصر و بجوازب اجز
 ان مستجذب و بانچه نسبت باود داده میشود مستنسب بانچه از مطلع
 قدس او شرق میگردد مستشرق زیرا که این بوده خط ممکنات و
 نصیب موجودات از مطلع ذات غیر و شرق نفس رازله و از انجا
 که حکمت بالقدآن در هر طور با ارتفاع آن قرار گرفته در هر بطون
 با شاع آن از اول لا اول در هر ظهور در اولی راستدل بر
 ظهور خود فرموده در هر بطون شهدائی راستشده بر تجلیات
 خود درشته تا آنکه اهدر از ممکنات از غرق قدس او همچو نمائنده
 و بذروه جود و فضا او غتر گشته و بدانکه نموده از برآ

ملک حق اولی در صقع ملکیت خود و نسبت آخر از برابر او در صقع
 ملکوت ان و نیز لانهایه الی لانهایه سیران بوده در حوال نفس خود
 در هر ظهور یک که کور بغایت لطافت رسیده و طور بنهایت نیکت
 تجلی فرموده بر خلق خود بعشر که مصطفی داشته از خلق و بکسر که از غیر
 فرموده از عباد خود و لم یزل سنت او این نبوه و نسبت دلایل
 طریقت آن نیز بوده و خولیه بود و در نزد هر ظهور از نظورات
 قدر امر ترفع فرموده تا آنکه کار منقطع گشته بسور او و مستجذب
 گشته بطورات مجدد و مستروح گشته با روح قدس ان و مسترح
 گشته بمطالع امر او و مسترق گشته بشوارق خواد تا آنکه اهدر در
 اعراض و توقف نموده و بظاهر در اعراض شراظ گشته که اگر غیر از
 این بود مناج خلق اول لا یزال الی خلق آخر باقی میبود و از انجا
 که خلق هر شراظا فانا در ترقی بوده و نسبت دمداد مغز الله در هر
 شان با استعداد قابلیت آن بوده و خولیه بود این نسبت که در هر
 ظهور مالک کل نظورات و در هر بطون صاحب کل بطونات کل را
 بسور خدا خوانده و بانچه ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود آنها
 مقدر داشته و او بوده مظهر فضل لایزال و هر قیوم ابدی وجود قدر
 سرمدی و موهبیه بسوج اهدر که در هر ظهور بانچه محبوب هر لایزال
 بوده و مطلوب و اهدر لا یزال بر الواح ممکنات تجلی فرموده و از
 تجلیات ظهور این ظهور ذکر این حرف بوده که از بدو ظهور مستشرق

بشوارق شمس ظهور گشته و الی همین صعود مستثبت در اثبات استنباط
 ذکر آن حر لایموت بون و محبوب داشته محبوب لم نزل ذکر آزاد در
 لید و نهار بر عدد لغار آن در ظهور محبوب لا نزال دام فرموده در
 حق مجتبین از امر او آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر مفسر فرموده
 از مفاضا فضا وجود خود و بدان که این هم بوده که تکلم علویات
 حقه ظاهر در ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون
 از اقسام آن ظاهر گشته که لاین بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب
 درشته حر لم نزل ارتفاع مقعد او را در محبوب لا نزال امتناع محرم
 از آن و ملائکه سموات در هر شان از حر لا نزال سائر بوده از آن
 و خود بر آن و سکان ارض با ظهور من بظهوره الله مستعد بوده

و مستند از برار مطلع قدس او -

و بدانکه هیچ غرض نبوده از برار هیچ شکر الا طاعت محبوب خود
 در ضار مقصود و از آنجا نیک طاعت هر قیوم و رضا همین قدر در
 از برار سلسله ممکنات ممکن نبوده الا در نظر ظهور اهران در مطلع
 بطن آن مقدر فرموده حر لایموت و حق لایموت از برار این
 حرف این غرض شامخ و مجد باذخ را که اگر قضا حقی قیوم جاری گشته
 مرآت قابلیت آن در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق
 مالا نهیایات ظاهر نماید و بوارق لانهایات جلوه گرسازد
 دل از آنجا که قضا الهم جارر و سبیل ^{از برار} هیچ نفس بر دوش

امضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد
 از این قیامت در ایام طلوع من بظهوره الله استرفاع این
 اسم در استماع این ذکر را و بر بظهوره الله بوده که آنچه در این
 ظهور شده نموده ارتفاع فرماید و آنچه سخن کینویت خود آن بوده
 با و عطا فرماید -

و بدانکه در هر ظهور از برار حقی قیوم شرفی بوده مشرقه و بوارق
 بوده مولعه که حکایت مینموده از برار اثبات و حدانیت است
 مقدر لم نزل و اطرا رضوان ذکر اول و کل در اعلی علو
 قدر خود دادنی و نوزده طین خود مستسبح بوده از ذرات مقدر
 الهم را و مقدر سر بوده از هر ممتنع لا نزال را دستعد بوده
 ذرات او را دستگیر بودن از نفس اودن را دستعظم همه که کینویت
 از آن و غوائها در این بوده که کینویات آنها در مقام لطافت
 در وقت سجای نه گشته که انیت آنها در آنها مرتفع و در آنها
 غیر محلی حقیقت جلوه گری گشته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا
 فقطه بیان که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدر
 قدسان و لا نزال خداوند محبوب داشته و میدارد در ارتفاع
 این برار با آنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع
 آنها دلیل است از برار ارتفاع طلعت و حدانیت و استماع
 آنها الی فتره الا امتناع سبیل است از برار امتناع و جهت از لیت

در هر حال مراقب این امر ایام بوده که غبار بر روی آنها نشسته که بعد
 آن از تعکس خود بازمانند در طوبات هوا بر آنها نازل شده
 که بعد از آن از حکایت خود بازمانند زیرا که بلاغ ایشان بحد
 مراقبت و کینونیت بلوریت مومینه نسبت که در حق کار قرار
 گردد بلکه فضا خاص بوده در حق ایشان اله قدر آزاد است
 در هر شأن و مراقب جذبات ان بوده و ولهاست آن
 که شئیر که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه با
 بیک در امکان از فضا حضرت سبحان فتنه گردد و آتیر گردد

از برار مستدین در هر صین
 و قهر عین و بعد صین

بسم الله الاحمر الاحمر

تسبیح و تقدیر ذات محبوب لم نزل را سزاوار بجه دست که لم نزل
 باستعمال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا نزال باستماع آهترقا
 که مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شرح شناسن و عباد
 نموده او را هیچ شرح عبادت نمودن لم نزل متعالی بوده بساط قدر
 و عدانیت او از عرفان کار ممکنات و ایتقان کار موجودات د
 لا نزال تقدس بوده دست کینونیت از لید او از شاه کار کائنات د
 نعمت کار سادجیات خلق فرموده کار شتر را لا فشر و وجه کار شتر را
 در شتر و وجه شتر را در کار و وجه کار را در واحد اول قرار داده
 تا آنکه هر ممکنات بذروه فیض جمود او رسیده و بافق قدر مجود
 ندر گشته چقدر تعالیست بساط قدر غوت او که کار سادجیات
 ملکوت اولیات و اغریات بسجده از برار او مفتخر و کار ملکین جز

اولیات و آخریات بوقوف بین براد مغز او است که هیچ شکر
 او را ادراک نتواند نمود بکنه ذات مقدس او بیج شکر نتواند کرد
 از او محجب ماند بقدر ذکر شکر زیرا که شکیبیت بهر شکر مثبت است
 بوده و چگونه توان که متوجه شود و علم وجود خود را عالم نکند
 و از معاد علم لاف علم و کمون کون لاف کون و مبدع بدع
 لاف مبدع و مخرج فرج لاف فرج و شکر شکر لاف شکر و محدث
 حدث لاف حدث و مذوت ذوت لاف ذوت عارف گردد
 ممنوع بوده ذکر این نوع بیان از اول لا اول ال آخر لا آخر شکر
 بشیئیت خود عبادت میکند او را و دلالت میکند بر وحدانیت
 او و مدلت بر صدانیت او و استدلت بر فردانیت او
 و مستشهادت بر اینکه اله غیر از او ن بوده و دخوله بر بود و بی
 غیر از آن نبوده و دخوله بر بود و خالق غیر از آن نبوده و دخوله بر بود
 و راز قی غیر از آن نبوده و دخوله بر بود و ممتنع غیر از آن نبوده و دخوله بر
 بود و محیر غیر از آن نبوده و دخوله بر بود و صور غیر از آن نبوده و دخوله بر
 و عالم غیر از آن نبوده و دخوله بر بود و قادر بر غیر از آن نبوده و دخوله بر
 که منزه چندی با تجلیاتی که فرمود بهر شکر نفسان شکر در رتبه آن
 شکر در هر شأن از بر او شکر ظهور کرد که هر بطوری بقدر
 داشته تا آنکه کار بیان حجب ابر و سرادق اجل بر عرفان و صد
 آن پی برده در اقرار بصدانیت آن موقن گشته و تکمیل

از برابر منظر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر
 بعد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از برابر او اعتراف ظهور
 بوده و دخوله بر بود و در هر ظهور بر عرش شکر که کار بیان شکر
 بر صدانیت آن گردید و او است که در هر بطون بر کبریا خود بطل
 و کار او را عابد و ساجد بوده هستند -
 حمد بلا عدل مراد از آن است برای که شناسانیده کار را بحیلت
 مبدع خود و شکر بلا شبه مراد از آن است که در هر شأن
 عارف گردانیده خلق خود را بر عارفان منظر نفس خود و محبوب
 داشته که بافتنار است ذات مقدس که را در افرینش عرفان خود
 گرداند اگر کار بطوع و رغبت مستغرق نگشته از سعده خود و
 خود و در هیچ ظهور امر بر هیچ شکر نرفته الا از برابر ظهور استغناء
 و قدرت خود در حق کار شکر و خلق نرفته کار ممکنات را بر آنکه
 از خلق نفرمودن ستمتر بوده و جعفر نرفته کار موجودات را
 بر آنکه بعد از جعفر فرمودن ستا سزا باشد لم یزل غیر بوده از شکر
 باستغناء ذات مقدس خود و مستغنی به از هر شکر باستغناء کنه
 لم یزل خود و در هر لید و نهما که طالع گردد از برابر آن شکر
 ظاهر و در هر بطونی باهر بوده و هست و نمیتوان تصور نمود که
 بقدر تسع تسع عشره تا تسع تا تسع با آنچه توان حصا نمود از
 تجزوات تا تسع بوده یا باشد و از برابر آن عشر حقیقت ظاهر

بباطن نباشد و در هر ظهور عرض حقیقت را منفرد در ظهور فرموده
 تا آنکه در سایر فرد زینت ذات مقدس خود گردد و کلام اسماء در
 خود را که بضایا با مشرقه خود مستخرج فرموده در نظر کتب نیست
 مقدس خود حکم فرموده تا آنکه هر از حیث وحدت منفک نشده
 و بر اثبات اثبات در مطلع اثبات سننیت بوده و هیچ لذت را
 خداوند شد اثبات اثبات غلق نفرموده و هر شئون لذات
 باین جمع میگردد نظر نموده در لذات جدید که اگر مثبت اثبات
 نهر فریاد چگونه ناگوار میگردد در بسند ذین و شبهه نموده و نسبت
 که هر شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجا که
 اثبات اثبات ثابت میگردد الا بنظر لذات آنرا مضاعف
 فرموده و سخن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه هر ممکنات
 در سخن فی سبیر الله ضعفین اجر خود را درک نمایند و در اینها
 بر نفس ضعفین اجر خود را مستدرک باشند تا آنکه آفته ایشان
 را ضرر گردد و از دواج ایشان ساکن و نسیر ایشان مطمئن و جبار
 ایشان بتلذذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات
 و ارتفاع ارتفاع و هتاع هتاع و استقلال استقلال و استقلال
 استقلال و استقلال استقلال و استنباه استنباه و سبب استقلال
 و محبوب لذت آنرا و از آنجا که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات
 نظر اثبات است از این جهت است که ذکر کلمه نسبت مقرر گشته

را اول را یاد بخوانید گفت و اثبات اثبات میشود و این کلمات را بنویسید
 بزرگ کلمه توحید زیرا که هر کس کلمه بانی را بنویسد از اول محجوب میماند
 از این سبب بوده که در هر ظهور ادله الله در امتناع و ارتفاع غیر
 مسرع بوده و در استقلال و استقلال که هر صدر انیت مجد بوده
 تا آنکه باین سبب کلمه توحید بر الواح مرابا هر کلمات تأمید
 گردد و کلمه مستعد گردد از این بر ظهور کلمه توحید در قیامت اخراست
 و بدانکه اول هر ظهور ذکر الله بوده نه ذکر رسول ولی ذکر الله از
 رسول ظاهر بوده نه از غیر رسول و حمد مراد را که در هر شان بیان
 خود مدد داده کلمه ممکنات را و تجلیات مشرقه خود قوت عطا بخندیده
 کلمات را و بدانکه عوشر ظهور در هر ظهور غیر اثبات کلمه توحید
 هیچ قصد نفرموده و تخیل نموده و آنچه مبین از شئون ادا مروت و تکر
 لاجد اثبات این کلمه بوده که باثبات آن دلیل بر اثبات آن گردد
 و با بیان آن سبب بیان آن گردد و نظر کنیم در اسلام یک امر است
 بر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است
 که از طین است و آن نفس که اراده مینماید تا اول متذکر کلمه توحید
 نکرد کجا میقولند بگوید محمد رسول او بوده و اگر متذکر با و نگردد کجا
 میقولند بگوید این امر است از ادا امر آن پس نظر کنیم در ارتفاع این
 کجا مقرر میگردد و محجوب از مبداء آن شود تا یوم انتماء محجوب غمانی
 و محبوب داشته حر لایموت و قد و سر لایفوت و قیوم لایزدل
 و محبوب لایجول بر اینکه کلمه ممکنات بر نهج ترقی نمایند که در توحید

من بظهوره الله ارفع و استغ ذره از غیب الغیب ذکر
 انرا الله لا اله الا الله میفرماید هر منجذب گشته در شرف است
 دیگر محجوب گشته در آیات ظاهرات که کار از آنها عاجزستند
 مندر گشته آنکه هر وجود از ملکوت غیب و جبروت نبود
 در هر ظهور محبوب خود را ظاهر اشناخته و بحجاب اوستد
 رضای او گشته و بدانکه در هر ظهور که طالع میگردد بهتر در
 نظر آن مستظهر بوده باستحقاق آن زیرا که ظهور الله بهم و اگر
 داخل گشته از عدم استعداد مسکن آن ظهور بهم و الا قدرت
 من الله تعلق گرفته شده صین ظهور نقطه فرقان محبوب نیست
 حر سجان که در حیات آن کار ما علی الارض مقرب بود انیت
 ذات مقدس الامر و نبوت آن عرش غیر قنایه گردند و با او
 دنوا هر آن منقرب بسو آن باشند و لاهر قدر که نشد از
 ضعف ادلاء آن ظهور بهم که بقول انبار این زمان بی مدد بود
 و الا چگونه میشود که ظهور الله ظاهر گردد و ذره بر در ارض ماند
 که در نظر ظلال ظلالیت آن مستظهر نگردد نه اینست که قوت
 خداوند در هر ظهور مسکن آن عطا نفرموده یا قدرت بخشیده
 بلکه از جهت بعدیشان بوده نظر کن در ظهور عیسی قهر محمد که اگر
 دلدار ایمان باو در دین خود مستبصر بودند و شبت اثبات الظهور
 چو ایک حرف از توره بر در ارض باقی باشد پس بدانکه در

هر ظهور همینقدر که مسکن آن ظهور با محتاج خود را در نزد خود
 جمع میکنند از تصور الهی محجوب میمانند نظر کن در ظهور نقطه
 فرقان که چه قدر سلاطین در امت او ظاهر گشته و همه بجز خود
 ملک خود را ضحک گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند فرموده
 فرموده لبطره علی الدین کله محجوب گشته و الاجرا امروز یک نفس
 غیر از حرف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنین مشاهده کن
 در هر ظهور و مستبصر شود در هر بطون و بهمتت را بست گردان
 اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بر دست جابر فرماید و بحدود
 خود را ضحک شود که نفس وجود علم نزل از حد و عبودیت بوده
 و اگر من بظهوره الله طالع گردد و یک حرف غیر از حرف الله
 الله در رضوان ظهور باشد کجا مسکن این ظهور اثبات اثبات
 و نفس نفر نموده و حال آنکه اول دین این کلمه بود و بعد از شهورت این
 شئون دیگر در نظر این بوده -
 و اینکه محبوب میدارد خداوند که هیچ شتر در علم او باقی نماند الا
 در ظاهر اثبات داخل گردد از برابر آنکه در یوم ظهور خود از بیج
 نفس کلمه غیر بلیت باشد گردد و الا چه نفع من بخشد که در طول عمر
 خود لا اله الا الله گوید و در یوم ظهور الله یک بلی سخن نگوید و
 اینست که یکدفعه کار اعمال لا شتر میگردد زیرا که از جوهر ظهور
 آن محجوب گشته و از سادج السوادج آن مبعود مانده اگر ظهور

ظاهر در نظر آن تسبیح استحقاق ذات مقدس او نیز
 واقفان نفس وجود آنوقت لریاح جنت برانده کارگزار
 آید و اینکه مرینی در هر طور باجتهار واقفان محبوب میدر
 که عباد خود را داند رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها
 باستحقاق الله توحید او را بجا نمیدارند و اقرار بر نظر آن بنمایند
 و اعتراف بر او در نوا هر آن نمیکند و الوجود و نفس او اعلی
 و احد از این بهم که راضی شود بر هیچ ذره در آن نفس وجود خود را
 دلجو کند مریند بطوع و رغبت عبادت معبود خود را نمینماید
 و سجده از برای سجود خود باستحقاق او نمیکند راضی میشود رفتن
 و اجتناب بر بعضی تا آنکه سبب گردد بر ارتفاع و اطواع غلق دیگر
 و اینم نموده الا از نفس وجود او تسبیح و حسان و کرم و لطف
 و رحمت او و الا اولم نزل و لا نزال غنیمت بوده از هر شکر مستغفر
 بوده از کار ما خلق و مخلوق و لکن چونکه شاهد میفرماید که کار از
 بر توحید او خلق شده و کار را محبت مریند از این جهت است
 که امر میفرماید بهدایت عباد خود و محبوب میدارد بر اینکه کار
 در هر طور و داند رضای آن گردند نظر کن این ظهور ظهور عبادت
 که در هزار و هفتصد و هفتاد و یک که شده و هنوز از بهت بوی
 بتوری که کتاب خود در آن ظهور بوده عاملند این نوع اثبات
 اثبات و نظر فراموش و حال آنکه در هر طور سبب استبداد

قدرت از برای سکان آن ظهور فرام آید و نه خود بخود مشغول در
 روزگار مغتنم و انزله اثبات اثبات محبت قدر تیر و تفکر
 نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شکر را عبت و بر شکر آنکه
 فرموده اول اعتراف بوجدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار
 بنظر نفس خود را در آن ظهور که ظاهر بوده و بعد با آنچه از نظر
 خاطر گشته از ذره تا ذره در ذکر این رسم ذکر این حرف محبت
 در شکر در لیل و نهار عدد هاء و مستحب مشو که این هم امر است
 مشر او امر دیگر چگونه در حوال طین طواف میکند که امر است بوده
 نظر با مر نموده نه بشنون آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر در
 میفرماید و او بوده بهترین عالمین و اگر محبت شکر را آنچه حکم فرموده
 مقرر میگردد و اگر فراموش نموده او احد از این بوده که از تو
 سؤال فرماید وهو العز المتعال

بسم الله الانور الانور تسبیح و تقدیر ذات محبوب
 لم یزل را نرا دار بوده دست که لم یزل باستحلال استقلال ذات مقدر
 خود بوده و لا نزال باستر فاع استماع کنه مقدر خود خویش بود شناخته
 او را هیچ شرح شناختن و ستایش نموده او را هیچ شرح ستایش نمودند

فلق فرموده که شتر را لاخر شتر بقدرت کامله خود ابداع فرموده
 که شتر را لاخر شتر بشبث منمنه خود چه قدر تعالی است بسا قدر
 عزت او که کما در او بود انیت متناظر و چه قدر تعالی است بساط
 عزت او که کما در او بود انیت متناظر و چه قدر تعالی است بساط
 که کم نزل از اول لا اول الی آخر لا آخر خود او بر انفعال کما شتر تعلق گرفته
 و شکر بلا شتر او را سازد او را که الی آخر لا آخره فضا او ابداع هر
 شتر تعلق خویش گرفت منزله بوده غرضش او از تنزیه کما منزله
 و مقدس بوده غرضش او از تقدیس کما مقدسین و تعالی بوده
 تسبیح او از تسبیح کما مسبحین و تعالی بوده سمو تعجید او از تعجید کما
 کم نزل عالم بوده بهر شتر قهر وجود آن بلا آنکه در اثبات علم از حد
 بد که معلوم گردد و لا نزال قدرت او استعداده بوده بهر شتر بلا آنکه
 ذکر مقدر و در رتبه قدرت آن گردد کما استحقاق ذات مقدر
 او او را ستایش و کما استجدال کند مقدر او او را بیشتر خلق فرمود
 که ممکنات را لاخر شتر بشبث اولیه خود و چه فرموده کما موجودات
 لا عن شتر باراده اغریب خود و قرار دلگه شتر شبث خود را بشبث طلوع
 شتر که اگر مالا نهایت طلوع نماید یک شتر زیاده نبوده و اگر مالا نهایت
 غروب نماید یک شتر زیاده نخواهد بود و هر ظهور شتر حقیقت اثر
 طلوع بودم قرار داده و شتر خلق را شتر بدورات حکم فرموده که اگر
 مستحکم شتر از شتر حقیقت سمت اسمیت و صفت و صفیت در آنها

ظاهر و اگر محجب شوند حکم لا شتر در حق آنها مستتب حمد
 او را که اشراق فرموده بر کما ممکنات سوارق غرقه خود و تجلی
 فرموده بکما موجودات بمطالع مجد خود تا آنکه هیچ شتر از عرفا
 او محجب گردد و کما شتر باعتراف بود انیت آن سنبلیغ آرد
 فضا وجود گشته و شتر خلق نور را در آسمان خود بمنزله تعلق بخود
 قرار داده که هیچ جهت انیت در آنهاست بده میگردد در مقام
 تقابل و تا که در فاعل از ظهورات شتر وحدت او با هویت علیها
 نموده و اینکه کما نزل اول لا اول او را با اسم نواریت و الی آخر لا
 با اسم ظهاریت خوانده و صغر بوده از شوارق ظهورات او یعنی
 بوده از مطالع تجلیات آن و در هر ظهورم قب گشته در هر ظهور
 که فن کما در آنجا بوده و شتر نفوس نوریه را بشتر مصباح مشاهده
 که بنفخ محرق و ما حول آن بان تنضیر و یخنین اوله متمنه را تا
 در مقام نور بذروه غرضش گشته که جهت امساک وجود در آنها
 نمانده و بمبداء قدر ظهور الیه مترجع گشته و کینونیات خود را
 نور نموده از برابر پر ایت کما ممکنات تا آنکه کما آنها ستیز گشته
 و بذروه غرضش مستعلی شده و بدانکه در خلق فرقان مقام نور
 مقام کلمه ها بوده که در ادعیه و بی بعد از ذکر عظمت بذر نور خدا را
 خوانده و آن نوریت که چون از برابر محمد رسول الهه مستعلی گشته
 شده و اول آن نور را مشاهده کن که عباد نبوده که نزدیک دهند

چنانچه در اخبار ظاهرست و آخر از آنکه در آخرت آن شب شبانه
 کس که در یوم عرفة جعفر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر و در سینه
 بسبب تراق نور محمد جعفر اشراق است مرفوع در یوم اسلام نفع
 دل بعین بصیرت در هر ظهور ناظر باشد که در مبداء نور غنهای
 ماقدر در اشباه کس و در نزد جعفر نور محجوب نگردد که قدرت بر
 جعفر نور از اسماء دیگر مستطیر بوده و مراقب باشد با امر
 من بظهوره الله را که در آن روز با طواریان با علی فرود
 علو رسیده شد آنچه در در فرقان مشاهده میکنم ضعیف
 آن بمالانیا که اگر لوز نور را از انشا خضر و خود را از انشا
 نبات داد و نور جاب استخرج الی غیر بظهوره الله شد در کس
 که از نور بیان در ک نموده و الا چه نذر ذکر خوانده با عالم شده
 و از غیر آن محجوب مانده جعفر نفوس که از یوم ظهور رسول الله آیت
 شهادت حسین بن علی علیه السلام خدا را بنور او خوانند و این نور
 در قرآن تلاوت فرمودند و در یوم جعفر نور غیر از بظهور نور با
 بهفتاد و دو تفسیر بود که مصداق آیه الله نوال السموات کردند
 و آنچه خدا را بان خوانده خود مقبر شده باشند از این سبب است
 که در هر ظهور نور اکثر بنا بر مبدل میشود و خود مطلع نمیشوند نظیر کس
 در یوم شهادت سید الشهداء علیه السلام که هر یک از زمان جعفر در
 عالم بودند و در مقام ظهور نور مبدل شد نور ایشان بنار و

نفع بخشید آنها را اعمالی که در ستم نموده بودند و در هر ظهور
 مراقب ظهور امر الله بوده که همین ظهور نور نصیر مابین حق و کفر
 حق است چنانچه در ظهور نور اسلام بهمان نصیر شد مابین
 لبر رضوان و کسان نار اگر آرزو مستصیر شدند و در هر
 میبینه که ذکر از نماز است بر سر آنها الرحمن بنمایند در مین
 ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آنرا در هر ظهور نور لبر مشایخ
 کس و در ایام ظهور من بظهوره الله محبوب نبوده که جعفر
 شود از بر او و لای که مشیت الله قرار گرفت که از بر او
 نور جعفر شود مستصیر بوده در بیان که داخل در انشا
 و حال آنکه در کس عورت تمام نور بود از نموده و قدر تا مدتی
 در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه
 بظهور اول که چگونه تجلی فرمود خداوند بکفر موجودات نبوی
 و تجلی فرموده بکفر موجودات بعد از طلوع نور بظهور خود و
 در کمال اسماء اعداد آنرا قهر فرمود این نموده و سبت الا از کس
 آن بر هر ممکنات و موهبه آن بر کفر موجودات و نیز این است
 که مشبه شود در ظهور ادلاء نور از انشا نظیر نموده در ایام شهادت
 حجت فاسر که آنها که در مقام بار بر آمده با عقاد خود
 میخواستند که اثبات دین اسلام نمایند در نور بغیر واقع گما
 بسته بودند که قلم حیا میکند از ذکر او چنانچه در زیارت است

میخواند اشهد انك قد اتممت الصلوة واتيبت الزكوة الى اخره
 اينها از جهت امور بود که در آنجا نسبت میدادند و الا بلا
 مستحک چگونه توانستند باشد حجیت عامر این نوع سلوک تمام
 و حال آنکه در این خود خوانده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل
 فرموده و حق قدر نفس آنها ناقصه الناس جميعا و با وجود علم با این علم
 فرقی بر الله و خود را مؤثر بقرآن دانستن و با آنچه در تمان اولاد
 رسول الله ظاهر شده بود باز تمسک بدادند کینویات خود را
 بنا بر و در آن زمان نکردند این حکم را در حق آنحضرت الا آنکه
 علماء آن زمان تصور دلدادند چنانچه در یوم عاشورا هم تصادف نمودند
 چند بار بود که کلمه تلاوت قرآن مینمودند و امر مینمودند با آنچه
 که مینمودند حال مراقب باشد در هر ظهوری که در عین ظهور نور
 این قسم کلمه خارج میشوند و خود گمان میکنند که از جهت اقامه امر خدا
 نموده در زمان آنکه هر مثل این زمان نبوده بلکه آنها که در مقام
 بوده کلمه داعیه خلافت داشته و بر خود غرینندیده که حکم در
 حکم خدا نموده باشند و با وجود این این نوع ممتحن شدند و برود
 رفتند بفرصت برادر بجهت و هست که در هر ظهور با دلایلی حجیت آن
 ظهور مستحک گشته و بطورات قبور از ظهور بعد محتجب نمائند زیرا که در
 نزد هر ظهور بدعسکمان ظهور قبور نفر میگرددند چنانچه نظر نموده در
 ظهوری که ظاهر شده آنچه باد وارد شده از سکمان ظهور قبور بوده

و حال آنکه کلمه ظهور قبور مدعوات بوده و متبر از نظر حال
 بیان مستحک شده بعد در یوم من بظلمه کالامام نافر نگردد و حال
 آنکه خود را اثبات میدانسته که اگر مثلا تصور شود کلمه با علی الار
 مؤثر باد و منتظر ظهور او بعد که ظاهر شود یک نفس در سبید از
 نور گردد در سر باطن باطن در حق او الله نور ثابت و با بقدر
 نافر محتجب بین امره قدر دقیق است اگر چه شبهه نبوده نیست
 که کلمه در ترقی بوده و است و ادلاء نور اگر ترفع نگردد نازل
 نخواهند شد الا آنکه بر استیصال ظاهر گردد شمس حقیقت که انوار
 کینویات نوری در حجب نور میمانند و بگون نمایانند و لم نزل
 خداوند موصوف نور بوده و هست اگر واقع شود ظهوری که در
 آن خردی بر شمس حقیقت واقع شود که محبوب حرام است بوده
 و خوله بود و اگر واقع شود بعین حقیقت باطن نور است
 نموده تا آنکه مبدل نشود کینویات اثبات ظهور قبور مفر ظهور
 بعد و ذاتیات نور ظهور قبور بنا بر ظهور بعد و محبوب داشته
 خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین سجود که در آخر
 قبر ذکر شده تا آنکه ذکر باشد از برادر ذکر نیز تا قیامت آنچه
 بعد در آن قیامت شد این قیامت خلق محتجب نگردد و باد
 من بظلمه الله مهتر بیدر الله شده باشند و با نور شمس
 حقیقت مستنور گشته و با اشراق صبح ازل مستشرق تا آنکه

بفتح در هیچ شان عبادت نکرده باشد تا الله وعده کرد
هر غمور با نجه از زرد او ظاهر میکرد مستنصر شده تا با علی از
خود بهتر شده باشند

بسم الله الاقدم الاقدم

نسب و تقدیر ذات حق قیوم لم یزل را سزاوار بجهت که لم یزل با
استیصال ذات مقدر خود بوده و لا یزال بهر نافع استماع کلمه مقدر خود
خواهد بود نشانه او را هیچ شئی نیست حق و سناش بر موده او را هیچ شئی
حق سناش نبودن خلق فرموده که شتر را لا در شتر بقدرت مستطیع
و جمع فرموده که شتر را لا عن شتر نسبت مستغنیه خود تا آنکه هر شتر
از اول لا اول له الاخر لا اخر له بعرفان او مستغنی و موجود است
و باختراف مظاهر ظهوران و او امر و نوا هر مستشرق از منبع وجود سنبر
گشته تا آنکه هیچ شتر در هیچ شان از آنچه ممکن است از جور او در حق
او ممنوع نگشته و که شتر بزرده فضر و جور او تنه گشته و چون که از ظاهر
بر اسم هاء ظاهر گشته بجلیات بائیه که هر حرفات امکانیه کلمات
راستجا گشته تا آنکه که بطور است مشرقه از شمس حقیقت و مطلع قضا
مستغنی گشته له الحمد فی ملکوت العلی ثم فی جبروت الالهی بما یخص به
حق برض و فوق با برض و فوق با برض انه هو الرض فی الاخرة
والاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در نظایر رسم بر سر
نهار بعد ها در صین قلاوت ای شهد الله انه لا اله الا هو در
ذات حروف السبع عبده و کلمته وان اوله الحمد اول خلقه قلم
بامر الله من خنده یملقون بعدد و اعد مستکف بهی ولی اگر ذکر اول شود
بعدد واحد از ثانی کفایت نکند و اگر ذکر ثانی شود از ذکر کفایت

نمود ولی در اولیتین عدد واحد در هر عدد بانه در لیه و نهما ذکر شده تا آنکه هر بزرگ الله مستذکر بوده و برنا هر حکم مقدر نشد در عالم با آنچه مقدر شده در حد خود از عدد بانه از یاقوت حمز ذکر شده تا آنکه هر بزرگ الله مستذکر شده و از امر آن محتجب نباشته و الله خیر الذکر

بسم الله الاقرب الاقرب

ترفع و تنمیع ذات محبوب لم نزل را سر او بوده و هست که از اول لا اول له با استقلال استقلال ذات مقدس خود بوده الی آخر لا آخر له با ارتفاع امتناع کنه مقدس خود خولیه بود لم نزل در غیر ازل و قدس لم نزل مقدس بوده از کار ما خلق و منزله بوده از کار ما بخلق و متعالی بوده از وصف هر ممکنات و منجالی بوده فوق هر ذرات نشاخته او را حق شناختن هیچ شتر و ستایش نموده او را حق ستایش نمودن هیچ شتر بعد از آنکه هر آنچه ممکن است در امکان ادراعارف و آنچه تصور است در اختراع او را عابد بوده و خوار بود ولی نیز قدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او و او احد و المنعم بوده از اینکه استحقاق هر ممکنات پرستش او مقدر نشد گردد و عرفان هر کائنات بمعرفیت ان مذکور گردد چه قدر متعالی

غلو قدر سواد که کلمات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له در آنچه نموده و چه قدر تجالست ارتفاع جلال ان که کلمات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اینکه نموده الهی غیر از ان محتجب پرستش و سوا بر ان ربی تسحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد بلا مشتمل او را سزاوار بوده و هست که هر ممکنات را لا غیر مشیت خود ابداع فرموده تا آنکه نصیب ذروه حساب و خط عرفان او نشسته و در هیچ شان نبوده که بخلق خود از قبیل خود کمتر در داده که احد نکوید امر در رضا الهی چه بجهت یا خولیه بود در اول لا اول له کلمات بمشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کلمات بمشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مشیت اولیه را مشیت غیر فرض کنج که اگر ببالانها تیه طلوع و غروب نماید متعدد نمیکرد و همچنین مشیت اولیه اگر ببالانها تیه در این عالم ظاهر گردد بدل علی الله بوده و هست و ظاهر در انها مبدل نمیکرد اگر چه اعراض تبدیل شود چنانچه از اول لا اول له الی امروز سنت اعراض ظهور الهی نبوده که در هر ظهور با سمر ظاهر شده و خدایند غرض مظهر انها بوده و انها قائمند بالله و کلمات قائمند بانها و در انها حجت انها دیده نمیشود بلکه در هر حجت و صحت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسول آمده که خلق را بسوی غیر خداوند غرض خود نمیزد زیرا که در انها غیر ظهور الله ظاهر و بیان و اول و آخر نبوده مثلا ظهور بسم نوح و ظهور بسم ابراهیم و ظهور

اسم مومن و ظهور با اسم عیسی و ظهور با اسم محمد و ظهور با اسم فاطمه
 الله و ظهور با اسم من بظهور الله و ظهور با اسم بظهور الله و
 ظهور با اسم من بظهور الله بعین حقیقت مشاهده نموده و در بظهور الله
 من ظهور دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب من بظهور کتاب
 من ظهور دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اول و اول ظهور الله محتجب نشود مثلا
 اگر مکان ظهور کور عیسی در رسول الله بعین عیسی نظر نموده بودند
 غیر از او را نمی شناختند و بعینده اتباع رسول الله را شد اتباع غیر
 میدیده و اعدا از مکان در انظهور در این ظهور محتجب نمینماید و همچنین
 قبل از عیسی الی اول لا اول له بین و همچنین بعد از محمد الی آخر لا آخر له
 بین و در هر ظهور چشم حقیقت را باز کند که باختلافات انظهور
 مختلف نشود و بنظر وحدت در هر ظهورات انظهور نظر کند و هر
 شئی را در مکان خود بیند تا هیچ نوع تعارض در انظهور نبیند و صراط
 الله را در هر ظهور از سماه لا اول له الی الارض لا آخر له بنیر سماه
 اسما و را خداوند خود صبر اسم غیاث قرار دهم و در هر اسما و را
 اسم ذفار زیرا از اسم غیاث اعلی عدد تر نازل نفرموده و از
 اسم ذفار بعد از ان و ناقص فرموده از ارض سماه عددی او را
 و بان سماه مستولی بر ارض نموده و در کینتونیات سماه و از هر
 حب و در خود را قرار دهم که هیچیک بلا نفس دیگر ساکن نمیکردند
 و همچنین روح هر شئی را در رتبه اسما و بین و اسما و را اول الله

بین زیرا که در اسما و ظاهر نیست الی اسم و سماه هر اسما و واحد
 هست لا واحد بالعدد بهر واحد بالذات و شهر هر اسم را از
 فرض کنیم که در مقابلش تمکس بهر سائیده مثلا در هر ظهور
 که شجره حقیقت ظاهر میگردد بهر وصف ان خلق میگردد متدوت
 و ان خلق مراتب میشود که بدل میگردد به ان وجوه هر اسم و در انفس
 مسبر بوده و هست و ظاهر در اسما و غیر از اسم نبوده و هست و
 عبادت مکن اسم را با اسم که در حد شرک دارد و شورش و عبادت
 مکن اسم را بلا اسم که در حد کاف دارد و شورش به عبادت کند خدا را
 که هر این اسم اسما و اسم ادب و کمال بر ادب و ادب و دعت و دعت
 دعت لا شریک له در عزازل و قدر قدم نظر کند در هر ظهور
 در ادلا و انظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا
 در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهه نیست که در
 خلق انجید غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که مبدء کل ان بهم و در
 خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از لفظه بیان و در خلق
 من بظهور الله غیر از من بظهور الله و همچنین الی آخر لا آخر له
 چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله اینست که سما
 هر اسما و واحد بالذات بوده و هست و له از این حقیقت
 نشود که سما هر اسم در رتبه خود آن اسم هست و له کار الله
 بوده و من الله مثلا اسم جبار سما جباریت در اسم جبار

در لے دچار دیده میشود یا الله که مسما آن در رتبه آن مراتب است
 که دلالت نمیکند الا بر خداوند و همچنین کلام اسماء را مشاهده
 کن در مسما هر سمر را در رتبه خود آن کسم بین و کلام اسماء
 با مصیبات انها لله و من الله و فر الله و الی الله مشاهده کن در
 نمیتوانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهور در هر
 ادلاء انظور را در نظر شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلاً در
 ظهور من بظهور الله یکی از برابر او آب میدهد مراتب
 کینونیت او هو الی الله میگوید و یکی منع میکند مراتب کینونیت
 ان هو الی الله میگوید و یکی عطا میکند مراتب کینونیت او
 هو المعطی میگوید و همچنین در کلام اسماء و صفات جبار کن
 دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را و معرکین در هر ظهور از ادلاء ظاهر
 در انظور کرد که از ادلاء امر و خلق شود که اگر ماند و اگر
 ادلاء ظهور قیام بود در لای شریک شوی مثلاً آنکه در بینی که در هر ظهور
 چه قدر مظاهر فعد ظاهر در انظور شدند و در نزد ظهور اخر
 چونکه مستظهر در نظر آن ظهور نشدند فسب الی الله افعال انها
 نکشت و کلام دون الله شدند و در هر ظهور اولی الامر کن که
 بحجت انظور استبصر شود و حجت را دلخواه خود قرار داده بلکه
 آنچه خداوند خواسته قرار دهد را حاضر شود که اگر دلخواه خود قرار
 دهد مثلث شد ارم سابقه خواهد بود در دیده ظهور محتجب

خواهر ماند بدان که انبان نو که فرغ دخول در دین است از راه
 رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد
 آنچه خداوند خواهد بخواست خود است و مقدر فرموده بین هر چه
 دقیق و لطیف است که کلام از برابر رضای خدا میخواهند در انظور
 دین شوند و لے سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار
 میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قیام از این سبب است
 زیرا که است مومس اگر معجزه مومس را در نزد عیسی دیده بودند احد
 محتجب نمیشد و همچنین است عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند
 یک نفر از نصاری محتجب نمینامد و همچنین در هر ظهور مشاهده کن
 و بین که جوهر بالقوم به الدین کلام چه چیز است یا خیر رضای الله
 بوده یا هست و ان در هر ظهور مستر خسته نه برضا خود با خلق
 و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده است و
 حجت که فرقی الله به کلام از او عاجز شوند تا اثبات قدرت
 در نفس ظاهر در انظور مستقیم گردد بعد از آنکه این را با فترت ظهور
 در هر ظهور چه واحد چه بالانهایه مستر حاضر و لم دم کلمه و آنچه ظاهر
 ظاهر میشود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و بهر شرا
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس انظور و نه در بطون انظور
 در حرف متعارض نبین نظر کن در هر ظهور که سکبان انظور
 چه در خلاف میکنند و مبداء خلاف کلام انظورانی است

که از صاحبان ظهور ظاهر شده هر یک بطور سیر میکند و از
دیگر محتجب میماند اینست که اختلاف در هر ظهور واقع شود
و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهورش اختلاف نکر
نفرموده و هر را بر اتحاد و عقاب امر فرموده زیرا که تود
این ظهور که مختلف میشود ثمره آن در ظهور دیگر الیه راجع میشود
که از نفس علت اکبر ترست عند الله که اگر مطلق عالم شد بودی
که اختلاف کنی بهتر بود با آنکه عالم شد و اختلاف ظاهر بود
و ضرر قیامت دیگر با دلاء الظهورش شد نظر کن در ظهور
انجیر که چند فرق شده اند و در زمان ظهور رسول الله صین
سبب از ایمان با و محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور
آنحضرت بمقتل نفر از علماء رضایان آوردند و اگر کل
متحد بودند در ظهورات انجیلیه که پیشتر آن بمقتل انجیلیان
میاوردند سبب نشد مگر همان اختلاف که میان خودشان
بهم رسیده بود نه اینکه الله نموده بودند بلکه هر یک با طیار آنکه
حق بر دیدن است یک نوع اختلاف نمود و هر روزه
عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند و الیه
در بوم ظهور رسول الله راجع شد حال همین که این اختلاف
چون نفع باور رسانیده و همچنین در فرقان نظر کن که چند
مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان یک طایفه از این

طوایف انکار ایمان نمودند و دیگران سبب بهمین محتجب ماند
که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و این قدر حیوانند که نمیفهمند که
در هر ظهور این اختلافات راجع میشود نفس ظهور و هم مقدر که
صاحب ظهور ظاهر شد که اختلافات بر او عرض میشود نسبت
که با او ان سوا بوده است و آنچه که حکم فرماید محقق حقیقت میکند
و آنچه که نظر فرماید محقق بدون حق نگردد و عالم ارض اعلیٰ بر منج
یقین در دین خود بوده و باین سبب متمدن بظاهر در انظورشده
و ما بقرونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده بهمین محتجب مانده
و از آنچه از بر ابرار خلق شده محروم و اگر که بر این منبج میبودند
که بر شرف هدایت متمدن میشدند حال در هر ظهور اگر عالم بهمت
خود را فرارده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجا
که احاطه قلب ندارند که هر شتر را در جا خود مشاهده نمایند بکلمت الیه
و لطیفه بانیه رافع ان اختلاف شده و هیچیک را ندانند
این را در صقم از وجود و از از در صقم از وجود حکم نموده تا آنکه کل
منبج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر که در انظورش بانیه سبب
شرف هدایت مستنیر گردند که این انفضار هر احوال بوده در هر
ظهور دل نه این است که امر الله مختلف شود یا آنکه حق از ان
واحد تجاوز نماید مثلاً نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرق
صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر بهمین بوده و آنها

که غیر از این حکم نموده محبت از حکم انظوری گشته و محبت بر آنها
هماننانی که بعلم و جوب عاقل بوده و اسخانی که نهر از آنکه بوده
در مقام تقیه بوده نه آنست که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف
شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جا خود بوده و حکم
تقیه در جا خود بین که جقدر اعمال در فرض شب و روز
جمعه نازل شده و جمعه را جمعه گفته مگر اینکه مراد است که
حکایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد
که مراد اول در اینجا نخزون بجهت است و له کار آنکه که بدل بر او است
مستظلم امر الله میشوند و له در مقامیکه بوم جمعه از برابر اولین
شده مستصبر و مستصبر میشوند حال اینست حد خلق در هر
ظهور و تو که در بیانی مفروض بعلم و عهد خود که امتحان در
یوم من بظهوره الله میشود اگر از روز نجات یافت ایمان باو
ببال ایمان بخود و الا اگر عالم شد یکی از علماء نصاریخ خواهد
بود و اگر غیر عالم شد یکی دیگر از آنها بلکه چون در ظهور فاصله
میکرد مقامت بعدتر میکرد اگر مستصبر با نتر و اگر مهتد
شده که اقربتر میگردد در عالم لا یحصر و هیچ نعمتی مندر این نبوده و
نیست که در هر ظهور بعد بظاهر در انظوری مهتد و در ظهور
ان بظهور وحدت در کار کثرت مستظلم و در هر ظهور اخبر
حین ظهور مهتد و الا بیورد اسخا که عوب نیزه از آنکه اگر چه

انقا سکان انظوری باشد نجات ده خود را بعقل و ادراک که
در تو خلق فرموده که اینست غیر از این و با اینست که
والله خیرها در دو کثیر

بسم الله العليم الاكبر
 تسبیح و تقدیس ذات حق تعالی لم یزل را سزاوار بجهت است که اول
 باستجلال استقلال ذات مقدس خود بجهت دلایزال باسراف
 استماع کند مقدس خود بخوابد نشناخته او را هیچ شرح
 شناختن و ستایش نموده او را هیچ شرح ستایش نمودن از
 بر او اولی نبوده و آخر سخن او بود زیرا که اول بجهت اول
 میگردد و آخر بجهت آخر در بخلق توحید و معرفت خود را
 ثابت فرموده از علو وجود خود و سمو قدر خود و الا چگونه لایق
 میگردد عدم بجهت عرفان و توحید قدم صرف بیج فضلی
 در حق مملکت اعظم از عرفان او نبوده و بخوابد و از برای
 خلق خود اولی قرار نداده و آخر قرار بخوابد که تعطیل در فضا
 بر قلب که خطی نماید و از اول لا اول له عالم بجهت شرف و قادر
 بوده بر هر شرف و الی آخر لا آخر له عالم است بر هر شرف و قادر خود بود
 بر هر شرف و بدانکه از برای معرفت او دو مقام در صقع است
 ظاهر گشته یک مقام صرف تقدیس و ساجد تنزیه که در آن مقام
 توصیف بوصف و تمت بمت سزاوار نبوده و تقدیر
 از کلام اسماء و منزه بوده از کلام اسماء و آن مقام است که در عرفان
 اشاره فرموده سبحانه الیه تعالی صفیون یعنی آنکه خداوند
 بوده و مقدس بجهت توصیف عباد خود چگونه از جهن صرف

ایشان و این مقام تسبیح و تقدیس از تقدیس تنزیه
 از تنزیه و تجلیل از تجلیل و تعزیر از تعزیر و امثال این عبارات
 مجتذبه موصوف و معرفت میگردد زیرا که فوق این کلام
 جاری نمیکردد و الا او مقدس بجهت تقدیس چگونه در دل اعتبار
 و منزه بجهت تنزیه چگونه در دل تنزیه و این مقام تفرد ذات
 بجهت و توحید ساجد صرف است که کلام اسماء طالعند
 حول مثبت او و بهر امثال مدلت بر عزت او چنانچه برین
 این مقام را ظاهر بعین فوات هرگاه ناظر در کلام اسماء با
 و تصور هو حق نموده که کلمه در راه الله عابد و لدون الله بمانه
 و مقام دیگر مقام است که موصوف بجهت وصف میگردد و منزه
 بجهت لغت و آن مقام است که میگویند که الاله اسماء و کلامها
 الامثال العلیا با سزا از اسم الیه است آخرا در اسماء و ذکر
 میکند و او را با اسم زرعان در فتنها مراتب و سلطان در اعلا
 مراتب سجوانی و این مقام در ظاهر آن مقام است اگر چه از
 خواهر نظر کن ^{تا به نام} که کلام اسماء بدل بر وحدت ذات بجهت او
 بوده واحد در ذم و حمد و حق و قیوم و الی آخر اما مگر آن بزرگ
 و اگر خواهر بعین این را مشاهده نماید نظر کن در ظهور محمد که تلکوت
 آن ظاهر است آنچه در ظاهر او است بدل بر او اسم ملک در ملکیت
 ۱ در یک سخن میگویند سفید کد را به جو و در یک نسخه نوشته بود (در سوره)

و اسم زارع در زراعت و با مینها در حد وجود خود در دنیا
 چونکه در امکان است و هنوز تکون نیامده ظاهر غیر از بالا
 بعلم خود مشاهده میکنم این در مقام است که ناظر در بحر اسما و باکر
 در هرگاه ساثر در بحر خلق با شرف معرفت در هر ظهور حقیقت
 است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسد اله باشد -
 و از برای آن شمس در مقام است در معرفت از برای خلق یک مقام
 اینکه نادان آن مرآتند نزدیک او و خود را وصف میکنند
 خود و خود را از شمس در مرایا منزله میدانند -
 و در یک مقام نفس خود را موصوف میکنند و اندک شمس در مرایا
 مشرانیکه میگوید منم بدیع اول و منم فوج و منم ابراهیم و منم موسی
 و منم عیسی و منم محمد و همچنین که انبیا و اذکر میفرماید بلکه در
 تنزل میدهد در حق شرف هم ذکر میفرماید مشرانیکه در حدیث
 دیده که میفرماید من سر مو منا کفر سر نه این مقام ظهور حضور
 اوست در حق مرایا والا او مقدس است در مقام نسبت از برای
 و این دو معرفت از حقیقت در تفقار آن دو مقام است در
 معرفت ذات بحت که ساثر در بحر اسما و بان وجه ناظر در
 در بحر خلق با این وجه ناظر و اول ظاهر نمیکردد الا بانه و ثانی
 بنظر اله وجود خود ننهد نمیکردد الا با اول و مقام ثانی بعینه
 در بحر خلق مشرف مقام است که ذات نسبت میدهد بخود اسما و خود را

میگوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم صمد منم قیوم
 و حال آنکه در کذات خود مقدر سر بود و در هر ظهور نمیکند
 بظاهر در آن ظهور که معرفت تو منحصر است بان نظر کن در
 فرقان انجید امروز از معارف ظاهر است تحقیق آن بوجود رسول
 اله شده و اگر لطیف النظر باشی تحقیق هر این معارف را با
 فعدان بر مینمیزد زیرا که هر معارف این فرقان منتهی میگردد و در فرقان
 و فرقان کلام است که از آن حضرت ظاهر شده منتهی بقدر اله حال این
 که این زمان حضور بکلام او قائمند که اثر فعدان باشد و همچنین
 این غیر حضور بکلام میگردد کتاب مینیند قائمند و سبب وجود
 هر چه یک کلام زیاده است و بعین انصاف نظر کن از برای سبب
 خود را شناخته بچیز را غیر این خود شده غیر از آنکه کلام
 دیده در کتب چیز دیگر مشاهده نموده نه و اله غیر از این چیزی
 نموده است در زمان حضور وجه در زمان غیر حضور فرق این است
 که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را میشنوید و در زمان
 غیر حضور کلام او را در کتب مینیند همین قسم که در زمان حضور
 بکلام او خلق میشود همین قسم در زمان غیر حضور هم آنچه در
 کتب است خلق میشود و کتب اله در هر شان حرم بوده و خولیه
 بود حال انصاف ده چه فرق است و فکر که فرقان را دیدی تا اینکه
 بیان را دیدی تا اینکه بویسکه کتاب من فی کل عصره الله را ببینی اگر

اگر قدر متفکر شود مستبصر در امر خود که اگر در بصیرت یک کتاب
 دیده که کتب را که بین ستون پیشور و حال آنکه متنوع است
 هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که هر ایدون عاقل گردند
 و اگر حجت گردد در ظهور آن حجت میگرد و ظاهر در اول
 ظاهر در آخر است و مندرجات هر در ظهورات را شایسته شده
 که اگر مالا نهایت طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نخواهد
 بود و کما نمیکنند در هر ظهور با مراد است در برابر ادب است
 نظر کن در ظهور فرقان که هر آنچه امروز میکنند قائم است با رسول
 الله ۳ در ظهور اخرا که راجع شد بان از بر رسول الله ثابت
 میگردد و الاجره هوشده و فانی زیرا که از بر خلق سبیل سوسی
 ذات غیب نموده و نسبت الابطحان همین قسم که ماینزل خندا
 از مطران ظاهر میگردد مایصعد الاله هم بسوراد متبر میشود
 غیر از این از اول لا اول سبیل نموده و الاخر لا اخر سبیل است
 و اینها که مریب خدا را بخوانند و مابین خود و خدا خود را بنمایند
 هر دو هوا روی و خیالند میخوانند کس را که نشناسند و اگر
 کنید میدانید این همه خوانندها از امر رسول الله شده و همچنین
 خود این همه خوانندها هم راجع میگردد با مظهر حقیقت در هر ظهور
 که مظهر حقیقت ظاهر میگردد ظهورات لیه را حکم افنا و میفرماید
 زیرا که هر از بر او عالمند همین قدر که نشناختند حکم افنا

در حق آنها نبوده و کمال نصیح را در حق مکان انظور میفرماید در
 تحذیر از بار و تبشیر بر خوان میفرماید و در ظهور آخر که خود را
 میثا سازد میبندد که بعد از آنکه کاشف در روز ظهور است
 او خواهد بود و از بار پناه برده و اخرا خوان میشوند و همه بخوانند
 و اخرا از حجاب در دن عرفان شوند و خود را از حجاب حجب
 عرفان ممنوع میکنند و حال آنکه شب در روز از بر امر آن خوانند
 در حیات خلق حجت دین است که نار احجاب از آن و عدد
 ان در ان دین مثلا نظر نموده در عرفان بخیر انهایی که تبعند
 حدود و غیر را مکان ان حجت بودند و انهایی که محجب مانده اند
 مکان نار انظور بهم اند و حجت و نار انظور در روز ظهور
 رسول الله ۳ بر دو ناکشت از بر انها و همچنین در هر ظهور بعدی
 ظهور قبلی حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر ظهور
 بودن ان شود که انوقت حجت میگردد و نظر کن باین خلق که هر
 لاشینند در شیز هر یک شتر زیاده نیست که ان شمس حقیقت است
 که در ظهور که ظهور میخورد اتمام الله را بجزان الا الله اسماء و
 عباد که بدلیل و حکمت در ظهور الله و اخرا میگردد که انها اخرا
 و اجبر قدرند از ذکر و وصف زیرا که کینونیات انهار
 مقام مراتب اسماء بهم است و ظواهر انها در مقام دلالت
 در هر نشو و نما چنین بود و تقریند شایسته است - هر طور

بیشتر حقیقت بوده و خولیر بود در آنها نیست الا شکر که
 در مراتب است در هر ظهور بانها و نیز ظاهر میگردد و از برای
 انها با هر مشرد و این است معنی حدیث لیس الا الله و اسمائه
 و صفاته که در مقام ظاهر لم یکن الا شکر الحقیقه و ادلائها بانها
 ان میگردد و در هر مرتبه که نظر میکنی که با این خود و خدا خود را
 طالب حق مبینند و دوست میدارند رضا خدا را و دوست
 رضا خدا را محبوب میدانند و حال آنکه بر خلاف واقع است
 کرده و میکنند نظر کن در حروف زبور و بعد در حروف
 تورات و بعد در حروف انجیل و بعد در حروف ذوقان
 و بعد در حروف بیان و بعد در حروف کتاب من ^{الله} بظهوره
 که از اعالی و ادانی آن کس چنین پندارند که طالب رضا را
 بستند و در دین خود استبصر و استیقنند و حال آنکه شکر
 در زو ظاهر بعد از نظره الله عز و جه بیشتر حروف کتب قدس است
 نزد ادلایان چگونه تجلی انهارا ظاهر مبینند بعد از آن شکر
 مشاهده کن که منم منمها در هر ظهور در ظهور بعد الا شکر میشود چه
 خلق را انجیل منم منم نمودند و در الواقع خود را با این خود و خدا
 محتاط در دین خود میدانند و آنقدر که رسول الله ظاهر شد
 غیر از هفتاد نفر ما بعد از خود را شناختند با بقدر منم منم خود
 هستند و خود را با این خود و خدا استبصر در دین خود مبینند

حال بین که دلالتها بقدر یک جناح بعوضه وزن دارد و ظهور
 بعد از انجیل هر چه بین قسم بین و در ظهور بیان هم همین قسم در
 ظهور من بظهوره الله هم همین قسم و گوی این منم منمها خلق را
 محض که بقدر یک جو وزن ندارد و قدر از فیه را منم منم فیه
 بین شد آنکه اگر بصیر در دین رسول الله بود میدید که با این
 این منم است عیسای خیر از همان بهقتان نفر صراط حقیقتا هستند
 فرقان مشرب اینج و له حمد و شکر و حر لایوت را که در ظهور بیان
 اسماء خود را لانهایه فرمود و ادلاء خود را لا یحصر و این جنس را
 مطرز با انواع طرز لاهوتیه فرموده و کور لم یزل و لانزال در تشریح
 طوبی از برای عباد یکدیگر کنند جنت من بظهوره الله را و ان جنت
 بان جنت کما نزل برسانند بلا تبذیر و تغییر
 و از جمله مواهیم که حضرت امیر ان بقطه بیان عطا فرموده علم
 و نفس واحد که تکوین را در عالم حروف بعین یقین مشاهده نمایند
 و این حقیر است کامله بر کمال مشرب آیات در محض و نما علم الهی بود
 که تا حال نازل نفرموده و اغوشت از هر علم بر این علم نازل شد
 که کتب و نازل خوله رشد و از این علم است که لمر و الهکم الله
 قدر نازل شد در بیان نظایر ربوبیت در نظر این آیه در ابواب
 جنت و همین قسم در زار علیها تسعة عشر و بیان آن قدر در
 کلمات عربی شده و نشاء الله در خود بیان بخواتم و کما نزل

محمد قول آنکه هر شتر از هر حرف ثمانه و عشرين خارج نیت تیز
 قسم هم گویند که شتر از معانی این حرف خارج نیت و این
 حرف را حق سبحانه و تعالی در اینزه درجه جمع فرموده بعلم
 خود و از این بیکه شیت اولیه که نشان اول است فرادله که
 ظاهر بیکه ها باشد و باطن داد و در نظر این بیکه ها
 جهر فرموده در بحر اسماء و نیت تو لیدر شد زیرا که نیت اولیه
 اسم مستغاث بوده و نظری که در میانها شود استنباط این طلب
 بر نحو آنکه خواهد شد و نازل شد این علم در میانها الا از برای
 استدلال اولو بیان از برادر خیر آنها در بیان آنکه هر قرآن حکیم
 میشود که در نقطه باشد و از ان ظاهر گردد و حال آنکه خلق
 عالم کبر در کتاب است قدر آنچه ذکر می نمودند محضر عرفان باشد
 بود دلیل نقض و حجت بر من نبود ولی حال محبت نقض و
 دلیل بر من ثابت شده باین نوع علم و بیان حفظ نموده
 کعبینک و عطا نموده او را بمن لایعرف قدره فان بدان
 جهر الجواهر لاینبران بلکه الا اولو الجواهر -
 و برآت مدله علی الله نموده که صورت جیا کبر را نگاه داشته
 و استنباط اسماء آخر را فرموده الی یوم بین الله اسرار الیه
 و یوم من یشاء من جهاده انه فاضل
 کریم

سید محمد باقر خراسانی
۲۳ آذرماه ۱۳۳۵ هـ

هیئت جبهه سوزده است و دین خانه ای در غرب آسپ عیالهم به آلت الاهی

با نهیست مضموع تصدیع بیده . در ضمن المعصره در اوراق ابری در منزل

یکی از اجنای قدیم در کوهها به . صیحه الالبجید و صیحه من مناجات

اربعه عشره : از حضرت رب اعلی اروا فی فدا . و بی جزوه سنده الاهی

از علمای اعلام که توسط حضرت حاج میرزا مهدی ربی است و بی عهد

کتاب خطی شمل رس که با زخرف حاجی سید کاظم شریعتی اعلی

سقا که بخط یکی از علمای فاضلان که در ارباب تحصیل میفرموده در این کتاب

۱۲۵۹ و ۱۲۵۸ تحریر نموده و او را از فاضلان آید به دست آرزو ام سلمه

و صیحه بیست هجده مجموعه الراج خطی حضرت به آلت آسپه عدلی الاهی

جیب آنا سید محمد از روی خط خدام آلت آسپه جمع نموده

تصدیم عشره تا در صورت صلوح بحت بیت الدال اعظم

الهی شده آلت بیست و غایت بغیر سید . با تصدیق کیست به

عید ما آلت الاهی

من يدعها كحرمي كمن غيرك ومن يدعها كمن لا يدعها
فمن ان حرمي لله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
والله اعلم بما في قلوبهم ومن ان لم يتبين من بيننا من بيننا
اجبت ان نأمنك وكرامتك كان الله في قلوبنا ان حبسنا في قلوبنا
عظما الله غيبنا ان اوتينا في قلوبنا الله في قلوبنا ان حبسنا في قلوبنا
البحر في قلوبنا ان حبسنا في قلوبنا من قلوبنا خلق من قلوبنا
وصورت من قلوبنا في قلوبنا والطقس من قلوبنا في قلوبنا
الله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
ان حرمي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
كل من حرمي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
صامت وحبسنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
بنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا

بالظهور في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
بالكرم الله في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
ووجهه في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
فمن ان حرمي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
وغير حرمي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
فمن ان حرمي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
عز في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
ارسل في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
تحتهم في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
لنوجه في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
الذي في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا
ان لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
وغيره في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا في قلوبنا

يؤجرون الذين لا آمنوا من الزمان فصر الصارنا وغير هؤلاء ففر وحسب
ونا هو انهم عليه او ضلوا اضلالا عظيما اللهم انك انا الذي فطعتهم
وغيبتهم بحجرتهم واخفاهم وجمعتهم فقدرت ان اعد انما ينهز برين
ما ان الله تضعف من ايمانهم ما وعدت وانظر اللهم حجت
وانزل اللهم ما نمت قلوبهم فوكلت حتى انا لا تخلف وعدنا انما انزل
على قلوبهم الا اوله ونجسة الا دورة الاعى وطلعتهم ووجه العلي
ان عليه من شئنا ما نزلنا وعليناك وعليناك وعليناك ونهايتهم فقدر
اللهم عليهم والعليناك ونجرتهم ووقفتهم ونجرتهم
والاخر وما نزلنا والامر من طوبى الله واخلاق وما جودنا لغيرنا
الان انما انزلنا على من لا يصدق على شجرة الا بالورد والقصور
التي تارة الاعى والدانية الاعى الذي وعدت ان تظهره يوم القيمة وقد جعلته
منه وقر وسيد ومعرف يومئذ وترطع سبوحا ومنه
وغيره من سبوحا ومنه ومنه ومنه ومنه ومنه

ومنهم ما نزلنا وعليناك وعليناك وعليناك ونهايتهم فقدر
اللهم عليهم والعليناك ونجرتهم ووقفتهم ونجرتهم
والاخر وما نزلنا والامر من طوبى الله واخلاق وما جودنا لغيرنا
الان انما انزلنا على من لا يصدق على شجرة الا بالورد والقصور
التي تارة الاعى والدانية الاعى الذي وعدت ان تظهره يوم القيمة وقد جعلته
منه وقر وسيد ومعرف يومئذ وترطع سبوحا ومنه
وغيره من سبوحا ومنه ومنه ومنه ومنه ومنه

ويطرف فيها في جبهه وبتحرك وبتحرك والظلم الصالح من الارض
 بعدك من غير لا يهون محرك وبتحرك وبتحرك في الارض من كاشه ولا يهون
 الا لقطع من سيقانها وبتحرك من غير محرك وبتحرك الملك من لغير محرك
 الارض وبتحرك الفوق الملك من اللوح لغير من لغيره من لغيره من لغيره
 غير غير ثم اجمع له اسباب سموات و الارض وما بينهما ثم الصبر
 من لغيره وما بينهما من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 فانما من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 ثم العطف وبتحرك ثم العن اللوح من لغيره من لغيره من لغيره
 وبتحرك من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 يكونوا شيئا من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 لا مرك ولا مرك من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 الامر وبتحرك وما بينهما من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره

هذا هو سخن فديري قرة واما في الاسرار الحكم

هو الغير
 لم ادر بالامر بان ذنب اخر من غير من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 مقهورا ثم لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 الامر من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 عليهم لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 الذي قضيت له وعد احسانا من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 بعد الذي قضيت له وعد احسانا من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 مقدر في الارض لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 حديثا قليف بالامر من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره
 لا اقطع لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره

في الارض من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره من لغيره

في سنده بالبركة سيد قنبر بن ابي سريته في كنفه على الارض مطبوعا
فاهاه بالبركة قنبر بن ابي سريته فاهاه بالبركة قنبر بن ابي سريته
قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته
البلقاء بسنده فاهاه المشاهير بسنده فاهاه المشاهير بسنده فاهاه
قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته
على ما شهد ونزل ولا يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
نزل من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه
لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه
الاطمئنان لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
حسبكم لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
عزكم لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
الضعفاء لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج

المعبر كيف تحم وما نأخذ له الذكر كذا شديدا واشد شيئا
ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه
على قضيت وقنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته قنبر بن ابي سريته
ان كنت شاكرا لغيره فاهاه المشاهير بسنده فاهاه المشاهير بسنده فاهاه
الاعتراف او اعفانا لا يكتفي بما سهر به لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
الاطمئنان وعصيانا فاهاه المشاهير بسنده فاهاه المشاهير بسنده فاهاه
فانقذ اللهم من غفرت له سلطانا في الدارين لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
فانقذ اللهم من غفرت له سلطانا في الدارين لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج
ان كنت شاكرا لغيره فاهاه المشاهير بسنده فاهاه المشاهير بسنده فاهاه
فقدوا صفوة ما خافوا خشيته شيئا ثم ادركوا من صورته
كيف لا تظهر لجان شديدا لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج من كان خروجه
الاعتراف او اعفانا لا يكتفي بما سهر به لم يخرج من كان خروجه ولم يخرج

بمولاه لقيت يوم القيمة لم ينزل الله بك من السماء نارا صواعق من سحاب
نظر كذا ليد وتبع من ليد ذاقه شديدا وذا اخذ اعطى وذا امر
ان في نكتة صبية الجحيم من شمس من سموات الارض وان كرت
كل شمس نيا في راد اسلام الله من الرب اهد من نظره يوم القيمة
ان تصليين في ليلها من نظره باكي ثم باين شمسها ان ليد في من ليد
كل من راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
تبا في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
ان تصليين في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
تم ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
كجفت ما تجت كما ان اشرك توب في العلم في راد ليد
هذا الدعاء فاعرفه ما به الله الفرح والحمد في الصالح لعلمه تقون
من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت

تألم عاء ومن ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
ومن ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
لا اله الا انت سبحانك اللهم يا اله الا انت الغوث الغوث خلاصنا
البعدي يا رب من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
نظفه من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
ومن ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
سبحانك اللهم يا اله الا انت الغوث الغوث خلاصنا
يا رب من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
يا اله من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
اذ انت انت يا اله الا انت سبحانك اللهم يا اله الا انت الغوث
الغوث خلاصنا من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت
يا اله من ليد في راد ليد وان تصليين في راد سموات الارض وان كرت

والله اعلم بما عدا عليا بعلاء وازيدك ولا ارحمك حمدا معاليا بقوا من عندك
والله اعلم بما عدا عليا من التمام فصلا ورحمتك ومن الارض حركتك وطولك
حمد حمد الخيرات والايات من فضل الارض والسموات من خزان منك
عند ذلك حمد حمد الله سبحانه وتعالى وان شئتم ولا اله الا الله
الواحد والاشد نصيرة والاشد برك اللهم اني خلقنا وان فرسنا وان
حياتنا ونفسنا وحياتنا بظنير بركك وناظرنا الاله وحيدك ولولا انك
لكنا لسبنا ولولا رحمتك علينا لكنا لنفينا نغيب اللهم اني اعوذ بك من
ان يظفر امره اليك واستند خذته ليدركك كثرة فاقته بين يديك
نقصه علينا ولا تسلط علينا ولا يرحمنا ولا يغيبنا وان نجونا في الارض
غيرنا فغيبنا وحينما نجدنا فاصرفنا من غيرك يا رب العالمين
كل شئ والاهلك من شئ شئ تغربنا وتغيبنا ما تريد اللهم
اسبغنا من طهرتك ووزرنا بركك ورحمتك وفضلك وطولك

هرت وبقام نوس على ان عيتم عنك بحال وسبواك العجز
من شئ مما في السموات والارض والارض على شئ في يدك وان
اللهم على اهل البيت من عجل ومعادن عجل وتجاوز عجلك وصفا
فضلك وطولك ورحمتك وفضلك وفضل الامم كرجاء حلك من
بديك ومن عجلت في ذواتك مع سررك وطولك ورحمتك وفضلك
ان عيتم اسماك وامالك ان انزلت السموات والارض وما بينهما
الاه من فضل الامم ورحمتك وفضلك وفضل الامم كرجاء حلك من
نقصه وارضيت به في فضل الله وسبواك من عجلت في
ذاتك وبها كبريتك وفضلك وفضل الامم كرجاء حلك من
من العزة والجلال والقدرة والفضل والقدرة والاستقلال
العظمة والاستقلال انزلت السموات والارض وما بينهما والله
ملوك الامم ورحمتك وفضلك وفضل الامم كرجاء حلك من

هذا الدعاء يصوم هذه الامة وللمرضى وطبة

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اغفر لضعف هذه الامة وحسبها وطغوتها وجلبها وحسد بها
ثم الدين بسم خلفوا امرت وانكرا احلك واذا ذكرك وجد
حك وتسلوا صفتك وعصوا حجك وضروا دينك وضروا
كسبك والظلموا ايمانك ومارسوا منكر ما امرت به
الرضاء خافوا عطفك وعاصوا احلك وضروا بلادك وا
في حرك وتولوا عهدك وحكك لا اله الا انت اللهم اغفر لنا اللهم و
وموا بسم الصارم واخواتهم بقرمان ان من شئنا ان
وتكليفك وتداويك وبتحكيمك وشما حيد وفما ريك
جباريك وسخا ريك ثم الغنم يا اله ربنا ورحمنا غصبتنا وامن
وتحج مجده وورثتوه وملكك صلبه ووعز خذوه وامن طرد

في عباد

طردوه وملكك فخره ووما حمله ولفظوه وحق بطونه ثم الغنم
بالسرعة وخلق في ملكوت سماك وارضك ولوقا بدس فلابت
امرك وخلقك ولقد ما انت من لانت محمدك وعزل ولقد ما
عليه سر شئنا انك وبدلائك وعاباك ونهيا بانك وعللائك ولقد
انت في وتكون ولقد ما انت من كسوتك ولقد ما انت في
شان الارل وعلو القدم ولقد ما انت نعم وتخطيخ لا بعدك
ولا شغرك ولا تبريرك لا اله الا انت واليك المصير اللهم اغفر لنا
والا انتم قمرنا والاممار ثم العشر والاجار وسكرنا ان تجوز
وقر فوق ما انت تجوز من انك الله استوت والارض ما بينها
درب من ملكوت الامر وكفى وما حوتها لا اله الا انت انت العز
حكلم اللهم ثم الغنم فاطمة ثم الغنم بسم الله الرحمن الرحيم
وعا عليهم ثم الغنم فورة بنفزة فاطمة ثم الغنم لعلنا انك عليهم

شرفان قطرتك وعلات خيمتك وبلات كالك وعبات
 اخذتك انت رب السموات والارض وما بينهما والله منزه
 الامم ودين ومانعنا لاله الا انك انت العليكم السلام
 اللهم فبك وبغيرك من غيرك وبغيرك من غيرك
 وعلو أشد هولاء العجوة من كنفوت من غيرك لاله الا انك انت
 رب العالمين اللهم ان القدر قرضه من حاشيتك من اليد والعبير
 قد فرقت سموات من السلاطه وان الاذان قد تم من سموات من
 اللهم ان اول بان نخل من كان لا يحسد اذ ان عبدا وانه فاصحا
 من نعم الله فظهرت القدره من شروق الارض وغربها ما است
 بالمرسلان الى سر نقد احاطه السلاطه على كنف من مجدوا هولاء
 غيرك زفارا ولاواك فما حادك باله لتع ما فعلوا هولاء على
 مظهرك ونشيد على فعلوا على الرضاك اللهم صدقك شجرة الاشب

الاثبات من اصمها وقرعها واولها وارضها بالعباد انت عبد غيرك
 وسمو اجبال فم شمس عليهم يا الله نور وبارك بعد ان من اسمها يد
 امثالك من الصبرم يا الله من صبرك ومن صبرك انك انفق من
 ولا حرك من غيرك لاله الا انك انت على شفاء فبر اللهم
 شجرة النفس اولها واخرها وطهرها وباطنها من فزيع ما
 لاله الا انك انت في كنفك في عاكش من فينا
 مدا دعاء هو البه الروفه التحسيد
 يا الله اني من فضل طاعتك في صبرك ابي من الاله
 ان سلطان استمرات والارض وما بينهما من لا حرك من غيرك
 انك انت ملك من ملك الامم والخلق وما بينهما من لا نفوس من غيرك
 اللهم لك الحمد عدد خلقك من كل امرك وخلقك ولك الحمد عدد
 ذرات من لا هوت عنك وحجرك ولك الحمد عدد ما بين من غيرك

سماوات وارضك اللهم عجز العجز عن اهل الكبرياء وفضل فضلهم
جودك اللهم فخلق من غير ما امرك لا من تصور بقدرتك سبحانك
ابك وفضل رحمتك من فضولك والارض ما بينهما والاسماء
الحق والامن والعيان باسم من حيث لا يفوت فانت واما قانت
تفرضت لفقده وترد لاله الا انك المصير اليه خلق
وعظمتك وعظمتك والارض من فضولك والارض من نور
طلعتك وفضل من فضولك الامر والحق لصبوا وحبك فما عظم
قوة بالامر واهم حركك خطوة بنى حيا وفضل من
جبروت ارضك وسماواتك فدان لظلم قد خردل في تفتق
عرك وعلك فبدرت فدا احد قدرة الله انك المصير
لمن سماوات وارضك والارض والسموات والارض فخلق خلق
عجز من غير وفضل من غير وفضل من غير وفضل من غير

لم يسلك تخلفنا منك وفضل لاله الا انك المصير اليه
ان لم تعرف لعلك على خلقك فمعرفة وان لم يرههم بالعبادة
اباك فمعرفة لعلك المصير اليه وفضل من فضولك
هدايتك كما شئت حيث ابوك مفوضه واهما ما من فوضه
واما لك محسوبة محسوبة وارض لاله الا انك المصير اليه
الا انك المصير اليه وفضل من فضولك وفضل من فضولك
كل خير لاله الا انك المصير اليه وفضل من فضولك
امرك فخلق القدر لعلك وارض لاله الا انك المصير اليه
انك انك المصير اليه وارض لاله الا انك المصير اليه
ولا انك المصير اليه وارض لاله الا انك المصير اليه
شبهه وفضل من فضولك وارض لاله الا انك المصير اليه
عرك وفضل من فضولك وارض لاله الا انك المصير اليه

وتعالى يا والقره والكبرياء وسبحك وتعالى ما والعظيمة
والبهائم اللهم كبر شعرك اتحقق في الن قلوب ذوق شعرك
وعجزك نظرت الطلعتك اللهم ان شعرك انخذ من كان لاك
ولك سجد ولدي حاشا شعرك انخذ من شعرك انخذ من شعرك انخذ
اسموت والارض ولايعظمك وانت شهيد من شعرك الام
ونحن ولايشهدونك انت نعم وفخرنا انما لا اعلم ما في
فعلك لاله الا انت ومن رب العالمين اللهم فغير من شعرك
القبول من شعرك انخذ من شعرك انخذ من شعرك انخذ
لاله الا انت العزيز الحكيم اللهم ارفع الارض وقم الظلمة وحيا
الصالحه فطر السماء بامرك ونسق الارض بحكمتك وبنار رحمتك
وتعزكهم بعزك وصلاح النور من شعرك انخذ من شعرك انخذ
لاله الا انت ذوق اله رب الارباب والاله والاله لله تعالى

جوا وامننا وكرنا وحمنا لاله الا انت خالقنا لا شريك لك
ولا شبيه ولا كفو ولا عدل سبحك ان لاله الا انت ومن
الله لاله الملائكة والقدوس المنير اللهم فغيرك لم ينزلنا ربنا الا
ولا دعاء الا انت قد خلقنا ورتبنا وحبسنا من كان له نصيبنا
وعلمنا لهدايتك وكرنا من فضلك ورحمتك قد سبقك محمد
من شعرك والارض وما حرمنا وودعنا عنك من شعرك الام
ونحن ومن شعرك لاله الا انت انت القوم العزيزة اللهم ان لم
فضلك انك انت من الغيوب وان لم تنم جوك انما لك من المقبولين
فوعزك يا رب الارض والارواح والارواح والارواح والارواح
الاباك ولا هم منهم الا انت وحدك لا شريك لك ولقد نزلنا اله مقتديا
كمن شعرك ومن شعرك ومن شعرك ومن شعرك ومن شعرك
سبحك وتعالى سبحك ان لاله الا انت والاله العزيز

بكرتك ومن سلك تعرف لغيرك جوادا ومن سلك لظن
جرت لا تجتهد به ومن سلك لا تجتهد به لاله الا انك قد تعرفه
على وحظك على من سلك باحاطة في سبيلك في غرة قد سبقت
لمن من اول الايات ولا اخر الايات ولا اظهر الايات
ولا اقدر على كذا ولا يحيط سواك ولا اعلم كذا وان خلقنا باليه
ناطقا بامرنا ومدلا على وحدانيتك ومقررا بربوبتك ومقرقا بالوحيك
مذخرا على انك انت اله لا اله الا انت وانت رب العالمين اللهم
فبعزتك فرضنا في سبيلك من عبادة والحمد والثناء
مع القضاة بالاضمان على البهائم وما اجبرك به في يارب القضاة
وبار رب العزة والتمناه في غيرك فان الله الذي كان لك سجدا
ياك قائما وعلى طاعتك ناظرا ولا مرك طاعة ووجوبك من سبيلك اللهم
وعدت ان تضرعوا في ذهابك اللهم فبعزتك في شدة ما لا يحد

سبحك ورايت لا يبرر لوالدك اللهم فبعزتك عفو واقربك وسبيلك
واذ عنك على من انت اله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لا شريك
لجنتك على الكعبات ابراهيم وحدهك لا اله الا انت فاعجابك كما
خلقنا خلقك كلفك كما لو اعرفنا على وحدانيتك وباسمك اللهم
فخلقنا خلقك لا شريك لغيرك في ذمتهم لا شريك لغيرك في
فخلقنا لا شريك لغيرك في صورتك في ذمتهم لا شريك لغيرك
في خلقنا خلقنا من نور وقراب وماروم واهلنا ما وجدها من
لذرت الارض نذرتك ولما قضيت ما هممت فراح حزين باسك
وحببتنا لبراء وفدرك لنا امرأه ونصيت لنا وعدا سجدا
اللهم لا شريك على ذلك الموهبة العظم والعظيمة لغيرك ولا شريك
الخلق في غير الطين كما خلقنا من غيرك واخر خلقنا خلقنا
اللهم فبعزتك الم ان يرضع معبودك لو انك ولا شريك لغيرك اللهم

بملاحظه جناب عالی
اجای آملی در مشق آباد و کسب
دگرین در آباد و در مشق

بذات صميم من مناجات الربعة عشر كما سأل الله عن فضل الله

الدعاء بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم يا الله لا اله الا انت
لم نزل بالبرهان والامثال نؤمن باقيا وهدايا البريوم الباق
اشهدك بانك انت سلطان السموات والارض وما بينهما ثوبين
السطوة من شانه وانشئت في خلقه من شانه وانشئت
والمؤمنين من شانه يدرك من شانه فاندك مقتدرا فذرا

الدعاء الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا الله لا اله الا انت
اشهدك بانك انت سلطان السموات والارض وما بينهما ثوبين

عندك حرف من عندك رب السموات والارض وما بينهما
لا اله الا انت انزل بالبرهان والامثال نؤمن باقيا وهدايا
اشهدك بانك انت سلطان السموات والارض وما بينهما ثوبين
السطوة من شانه وانشئت في خلقه من شانه وانشئت
والمؤمنين من شانه يدرك من شانه فاندك مقتدرا فذرا

الدعاء الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا الله لا اله الا انت
اشهدك بانك انت سلطان السموات والارض وما بينهما ثوبين
السطوة من شانه وانشئت في خلقه من شانه وانشئت
والمؤمنين من شانه يدرك من شانه فاندك مقتدرا فذرا

السموات والارض وما بينهما ثوبين الفرة مرتين في كل سنة
غزرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
الامر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

الدعاء الرابع

بسم الله العزيز المنيع

سبحك اللهم يا الله لا تشهدك ولا تشهدك في كل سنة في كل سنة
حرف الالف بالشمس نعتك واول العلم عندك يا الله
الله لا اله الا انت لم ينزل باله خلق من قبلك ووزن من قبلك
وبنت من قبلك يا رافع واند سلطان المر لا يموت في ملكان الله
لا يموت في قبضه قريتك سر شير واند انت عز السموات والارض
وما بينهما ثوبين الفرة مرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة
غزرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

فانك انت هو الله العزيز المنيع

الدعاء بسم الله الرحمن الرحيم

سبحك اللهم يا الله لا تشهدك ولا تشهدك في كل سنة في كل سنة
حرف الالف بالشمس نعتك واول العلم عندك يا الله
الله لا اله الا انت لم ينزل باله خلق من قبلك ووزن من قبلك
وبنت من قبلك يا رافع واند سلطان المر لا يموت في ملكان الله
لا يموت في قبضه قريتك سر شير واند انت عز السموات والارض
وما بينهما ثوبين الفرة مرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة
غزرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

السموات والارض وما بينهما ثوبين الفرة مرتين في كل سنة
غزرتين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

ملكون من شير في دانتك قضا لا
هو البر كرم يا
الرحيم

الدعاء سب اوك

هو الله بسم الله الرحمن الرحيم
سبحك اللهم باسمك العظيم العظيم
عزك اللهم باسمك العظيم العظيم
لو انك انت الملك حجت لا اله الا انت
مستبد و ذواتك مستبدين يا ذا الجلال
عظيم انت و ذواتك قهريه فوق كل
ذات و لا اله الا انت و لا اله الا انت
العارفون و انت يرجع في طعامك
و انت خير في مقامك ارا و انت حجت
المعجوب يا صخرتك لانه الات و انت
و ما بينهما لقوتين الا من نزلت
و نزلت عن الامم غيرك و تعبرن

نزلت و نزلت من نزلت بك
نزلت من نزلت بك من نزلت
نزلت من نزلت بك من نزلت

الدعاء سب اوك

بسم الله الرحمن الرحيم
سبحك اللهم باسمك العظيم العظيم
عزك اللهم باسمك العظيم العظيم
لو انك انت الملك حجت لا اله الا انت
مستبد و ذواتك مستبدين يا ذا الجلال
عظيم انت و ذواتك قهريه فوق كل
ذات و لا اله الا انت و لا اله الا انت
العارفون و انت يرجع في طعامك
و انت خير في مقامك ارا و انت حجت
المعجوب يا صخرتك لانه الات و انت
و ما بينهما لقوتين الا من نزلت
و نزلت عن الامم غيرك و تعبرن

نشأ وتغزى الارض بعزمتها ولقد من ثباتها يدركن
فلا هوت كل شئ فانكنت ملاكها محيطا به وعلاها ملكها

الدعاء النسر

بسم الله العزيز القوي

سبحك اللهم يا امر لا شئ بك وصر شئ في الارض والسموات
يا شئ للسموات والارض يا شئ الهامها وترافقها
حيثما ما اتخذت لنفسك وزيراً وللدانك شريكاً ومن العار في حق
عن ذكراية شئ لا تطلعك ومن الذالكين مروجين في ظر فواطلا
وجبت ذك انت يا امر لا شئ بمصروف سموات الارض وما
بينها ثوبين العزيز عزمته ووليد ان الامر لا شئ
الامر لا شئ بيدك لا هوت كل شئ في الارض
هو ربنا قدرا مقدر اقديرا

فريرا

الدعاء التاسع

بسم الله العزيز القوي

سبحك اللهم يا امر لا شئ بك وصر شئ في الارض والسموات
يا شئ للسموات والارض يا شئ الهامها وترافقها
حيثما ما اتخذت لنفسك وزيراً وللدانك شريكاً ومن العار في حق
عن ذكراية شئ لا تطلعك ومن الذالكين مروجين في ظر فواطلا
وجبت ذك انت يا امر لا شئ بمصروف سموات الارض وما
بينها ثوبين العزيز عزمته ووليد ان الامر لا شئ
الامر لا شئ بيدك لا هوت كل شئ في الارض
هو ربنا قدرا مقدر اقديرا

حروف الالف تسبعت ارجوز لطلبك يا رب الله
 الا ان لم تزل كثر طلالا بجزوبك ولا تزل مرطعا سبها
 الوهبك لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك استغفر
 تشرذم اشرف اليك من قضاة اشرف اليك من قضاة
 حفظان السموت والارض ما بينهما تحفظ من ثبوت
 الامر بجزبك على من ثبوت وتعملن ثبوت وتعملن ثبوت
 لا اله الا انت سبحانك يا رب الله
 الدعاء الرابع بقدر عشر
 بسم الله الرحمن الرحيم
 سبحانك اللهم يا ذا الجلال والإكرام
 كنت عندك حروف الالف تسبعت يا رب الله
 الله لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك
 لم تزل بالامر كذا من ثبوت من ثبوت من ثبوت

حروف الالف تسبعت ارجوز لطلبك يا رب الله
 الا ان لم تزل كثر طلالا بجزوبك ولا تزل مرطعا سبها
 الوهبك لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك استغفر
 تشرذم اشرف اليك من قضاة اشرف اليك من قضاة
 حفظان السموت والارض ما بينهما تحفظ من ثبوت
 الامر بجزبك على من ثبوت وتعملن ثبوت وتعملن ثبوت
 لا اله الا انت سبحانك يا رب الله
 الدعاء الرابع بقدر عشر
 بسم الله الرحمن الرحيم
 سبحانك اللهم يا ذا الجلال والإكرام
 كنت عندك حروف الالف تسبعت يا رب الله
 الله لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك
 لم تزل بالامر كذا من ثبوت من ثبوت من ثبوت

ارثه اشهر لاله الاثر كنه ونا بسموت والارض ونا بما
 لتبين الامر على منتهى وبتنعمنا على منتهى لتقضي الامر
 بامر كنه وبتنعمنا على منتهى بامر كنه بامر كنه بامر كنه
 الامر وبتنعمنا على منتهى ونا بما عجزنا
 الدعاء محاسن قبشر

بسم الله العزير القوي

سبحان الله العظيم والارض والارض والارض والارض والارض
 بالهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى
 اش لاله الاثر لا يوجد والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى
 بالهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى
 كنه في غير الازل ولا في الازل والهدى والهدى والهدى والهدى
 المقدس في الازل والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى

المعظم عن وصف الاوامر ونا بسموت المعروف بالانظار لاله
 الاثر كنه طار استوت والارض ونا بسموت الطور كنه
 ونا بسموت الطور كنه الطور ونا بسموت كنه ونا بسموت كنه
 كنه بامر كنه بامر كنه بامر كنه بامر كنه بامر كنه
 الدعاء استوت ونا بسموت

بسم الله العزير القوي

سبحان الله العظيم والارض والارض والارض والارض والارض
 حرف الالف بالهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى
 البقر المقدر المهين العزير الشرف الاطيف المنير العظيم والهدى والهدى
 صا بسموت والارض والارض والارض والارض والارض والارض
 من بسموت والارض والارض والارض والارض والارض والارض
 والارض ونا بسموت العزير كنه ونا بسموت العزير كنه

وتعرن مرتباً لجدل مرتباً وقصه مرتباً
 الامر وحسنه في مقدر اعلمها
 الدعاء باسم اللطيف التبع مقدر
 سبحان الله الذي لا يشبهه شيء في الوجود
 حرف القاف يشهد صفيا لانه لا يشبهه شيء
 لا يفسد في السموات والارض وما بينهما وانك تعلم
 وكما هو شريف فضلك وتزعم من غيرك لا يطوعه غيرك
 وتجويع من غيرك انما هو من غيرك وانما هو
 بالوحيك وانما هو من غيرك وانما هو من غيرك
 لم يزل بالامر سبب كذا ولا تزال باربع سبب الطمأنينة
 وانك كنت حان السموات والارض وما بينهما لتوحيح حسن
 والنصون بالامر كذا وتزعم من غيرك لا يطوعه غيرك
 مقدر اعلمها

الدعاء باسم المحيط الشا من غيرك
 سبحان الله الذي لا يشبهه شيء في الوجود
 حرف الدال يشهد صفيا لانه لا يشبهه شيء
 الكان في القرب انك تعلم انك تعلم انك تعلم
 انك تعلم انك تعلم انك تعلم انك تعلم
 يانى انك تعلم انك تعلم انك تعلم انك تعلم
 يعرف انك تعلم انك تعلم انك تعلم انك تعلم
 طرفة اعين السماء رويك ولا تستغنى عنك يا الله
 لفيك وانك تعلم انك تعلم انك تعلم انك تعلم
 لفضلك لا سلكك وتزعم من غيرك لا يطوعه غيرك
 وتزعم من غيرك انما هو من غيرك وانما هو من غيرك
 عاصمها لجانك وخالها لغيرك وانك تعلم انك تعلم

العلماء والعلماء وما دونها وفرت من ملكوت الامم ونجحت في غير ما
لا اله الا انت توتيت اسلطة من تحت يدي وتولت غزواتي
وتولت من تحت يدي ولتفقرت من تحت يدي ولتعرن من تحت يدي
الذي انما ربا مكرم وتجلت النمارك للبيد كجملك وتخرجن من
البيت وتخرجن من تحت يدي وتجلت من تحت يدي وتخرجن من
وتجلت من تحت يدي فانها تيسر وتجلت من تحت يدي عقيبها

و ان اشركت السموات والارض بينهما لا اله الا انت
بسمك يارب العالمين
وان لم يجد احد من عبدي
بسمك يارب العالمين
بسمك يارب العالمين

يا نور حسبي يا نور نصيري يا نور سيد يا نور صريح يا نور باخوش
يا نور غوث يا نور باذنخ يا نور با روح يا نور با شمع يا نور با سميع يا
نور با مقدر يا نور با مقرر يا نور با مؤيد يا نور خير العالين يا نور خير الناصرين
يا نور يا خير سبحان يا نور خير الرازقين يا نور نورك يا نورك يا نورك
جلالك ان تقم لنا ابو انصارك وترفع رزقنا من قبر ومقبر
في مدائن من غير المناجاة والحمد لله رب العالمين
والارض والسموات والارض والسموات
هذا دعاء النور في الايام اجتمع لتسكين من اثاره
دعاء التمسيد وهو ما هو الغيرة في ايام الجمعة لتسكين من اثاره
اللهم جبرئيل صلواتك وقرآنك وفضلك وكرمك وفضلك وفضلك
كبريتك وفضلك وفضلك وفضلك وفضلك وفضلك وفضلك
وانارت من نور السموات والارض فهو طلعك واصانته من ملكوت

وبما سبقه ذلك وان العاقر الكبير مسدوة مسدوة
وان طوق الكبر مقطوعة مقطوعة وان الصغار
محدودة محدودة وان المسجون غير ذلك كلونه ولكن
الامر ان يزيد من حياض من ايدى اعدائهم ام تريد ان تعلم
الارض تقبضها من ايدى مطغاة خلقك اللهم ارحم نفسك واصدق
اللهم ارحم وجودك على ارضك اللهم انعم بعمولك بولاء عبادك
وان تشهد ما تفعلون بولاء خلقك اللهم انصر صفيك بفضلك
امنك اللهم اغفر اقبالك على الارض ما عبيدك وجودك وحاسر
اللهم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم من اعدائهم
ببرك وسلطانك اللهم احصهم من اعدائهم بولاءك وانعم
بما يديك وانهم ان يزيد من حياض من ايدى اعدائهم بولاءك
ام تريد ان تعلم ان حياض من ايدى اعدائهم بولاءك اللهم انهم

